



فصل هشتم

ادبیات بومی

- درس آزاد
- درس آزاد
- روان خوانی : چرا زبان فارسی را دوست دارم؟

آزاد

Handwriting practice area consisting of 20 horizontal dotted lines.

A series of 20 horizontal dotted lines spanning the width of the page, intended for writing or drawing.



خودارزیابی

--۱
--۲
--۳
--۴



دانش‌های زبانی و ادبی

نکته اول

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

نکته دوم

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



- -۱
- -۲
- -۳



.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

آزاد

Handwriting practice area consisting of 20 horizontal dotted lines.

A series of horizontal dotted lines for writing, consisting of 20 rows.

A series of 25 horizontal dotted lines for writing.

Handwriting practice lines consisting of 20 horizontal dotted lines.

A series of 25 horizontal dotted lines for writing.

Handwriting practice lines consisting of 20 horizontal dotted lines.

چرا زبان فارسی را دوست دارم؟

پاسخ من به کسی که از من می پرسد چرا زبان فارسی را دوست داری، چه می تواند باشد؟ نخست می باید بگویم دوست داشتن، لفظ مناسبی برای بیان این دل بستگی نیست و به جای آن بهتر است از عشق ورزیدن استفاده کنم.

اما چرا به زبان فارسی عشق می ورزم؟ پاسخ من این است که زبان فارسی نه فقط مرا به فارسی زبانان جهان و ایرانیان معاصر و هموطنانم پیوند می دهد و موجب همدلی و همزبانی من با آنان می شود که مرا با گذشته ها نیز همراه و هم نوا و هم آواز می سازد.

به کمک زبان فارسی می توانم پای سخن دانشمندان و حکیمانی بنشینم که در طول قرن های گذشته، سخنان عالمانه و حکمت آمیز خود را به زبان فارسی بیان کرده و به یادگار گذاشته اند.

با زبان فارسی می توانم اندرز استادان اخلاق را بشنوم. هم چنین می توانم با فهم معارف و مناجات مؤمنان و عارفان بزرگ، دل به آنان بسپارم و به معبود و محبوب آنان ایمان بیاورم و با او راز و نیاز کنم. آری، به زبان فارسی عشق می ورزم؛ چون با دانستن این زبان می توانم احساسات و افکار ایرانیان و فارسی زبانان دیروز و امروز را درک کنم و در غم ها و شادی ها و بیم ها و امیدهای آنان شریک شوم و هم چون آنان به آن چه دوست داشته اند، مهر بورزم و آن چه را دشمن می شناخته اند، دشمن بدارم.

این زبان فارسی است که به من توانایی و فرصت می دهد تا ترانه هایی را که مادران در نیمه شب ها در کنار بستر و بالین کودکان خود می خوانده اند، بشنوم و نسیم مهربان لالایی آنها را، مانند پری لطیف که بر گونه من کشیده می شود، لمس کنم. با زبان فارسی با زنان شالی کار در شالیزارهای میهنم هم گام و همدست باشم، با پهلوانان در ورزش خانه ها شاهنامه بخوانم و پای بگویم.

زبان فارسی، موسیقی دل نوازی است که یک عمر در گوش من خوانده شده و دلم را به وجد آورده است. این زبان به چشم انداز سرزمین من وسعت می دهد و مرا از مرزهای امروز فراتر می برد و با مردمان چین، هند، پاکستان، تاجیکستان و افغانستان یگانه می سازد. احساس می کنم که هر جا فارسی زبانی بوده و هست، همان جا وطن من است؛ بلکه خانه من است.

زبان فارسی، ریشه ای است که با آن به خاک وطنم بسته شده ام و فرهنگ سرزمین خود را با



این ریشه از خاک می مکم و با تغذیه از آن زنده می مانم و می رویم و می بالم و گل می دهم و گل می کنم. آری، این چنین است که هر وقت نظم و نثری دل پذیر و شیرین و استوار به این زبان می خوانم و می شنوم، شادمان می شوم و زبان به تحسین می گشایم و هرگاه می بینم زبان یا خط فارسی، خوار شده و خدشه و خطری بر آن وارد آمده است، غمگین و تلخ کام می شوم. حکایت من و زبان فارسی همان است که شاعر گفته است:

«گر بزرگم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم؟»

غلامعلی حداد عادل



- ۱- برای حفظ و نگاهبانی زبان فارسی چه باید کرد؟
- ۲- به نظر شما چه چیزهایی، زبان فارسی و خط فارسی را تهدید می کند؟



خدا آن ملتی را سروری داد
که تقدیرش به دست خویش بنوشت
اقبال لاخوری

فصل بیستم

ادبیات جهان

- آدم آهنی و شاپرک
- ما می توانیم
- روان خوانی : پیردانا

آدم آهنی و شاپرک



اگرچه آدم آهنی قصه‌ما، در گوشه‌ای از سالن نمایشگاه ایستاده بود ولی همیشه جمعیت زیادی دورش جمع می‌شدند و تماشایش می‌کردند. آدم آهنی یکی از بهترین و جذاب‌ترین وسایل بود.

بچه‌ها و بزرگ‌ترها چندین مرتبه به طرفش می‌آمدند و حرکات جالب بازوان آهینش، سرجه ماندش و تنها چشم نارنجی رنگش را به دقت و با تعجب نگاه می‌کردند. آدم آهنی، سر و بازوانش را تکان می‌داد. همچنین می‌توانست به سؤالاتی که از او می‌شد، جواب بدهد. البته نه به هر سؤالی، بلکه فقط سؤالاتی که از قبل روی دیوار کنارش نوشته شده بود. بازدیدکنندگان باید از سؤال شماره یک شروع می‌کردند:

- اسم شما چیست؟

آدم آهنی با صدای خشن و خرخرمانندی جواب می‌داد:

اسم من ... تروم ... است.

- بیشتر از همه چه چیزی را دوست داری و از چه چیزی اصلاً خوست نمی‌آید؟

- از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم ... و از بستنی با مربای زردآلو ...

بدم می‌آید.

مردم پس از هر پاسخ می‌خندیدند و به فهرست سؤال‌ها خیره می‌شدند تا سؤال بعدی را

از آدم آهنی پرسند:

- شما برای انجام دادن چه کاری درست شده‌اید؟

- من ... باید ... هر کاری را ... که برایش ... طراحی و برنامه‌ریزی ... شده‌ام ...

انجام دهم.

بعد سؤال آخر پرسیده می‌شد:

- برای ما بازدیدکنندگان از این نمایشگاه چه آرزویی دارید؟

- برای شما ... آرزوی سلامتی و شادی ... دارم.

این جمله آخر را در حالی که پای چپش را با خوش حالی روی زمین می‌کوبید و از شدت برخورد آن کف نمایشگاه به لرزه درمی‌آمد، می‌گفت.

حالا دوباره نوبت عده‌ای دیگر می‌شد که جمع می‌شدند و همان سؤال‌ها را می‌پرسیدند. آدم آهنی قصه‌ها هرگز از جواب دادن به این سؤال‌ها خسته نمی‌شد. به موقع می‌خندید و پایش را روی زمین می‌کوبید و به موقع بازویش را تکان می‌داد و بعضی اوقات هم حتی با چشم نارنجی رنگش، موزیانه چشمک می‌زد.

یکی از شب‌ها شاپرکی از پنجره به داخل نمایشگاه آمد. نور نارنجی رنگ چشم تروم توجه او را به خود جلب کرد. شاپرک بالش را بر چشم شیشه‌ای تروم کشید و با ناامیدی گفت: «وای چه نور سردی!»

آدم آهنی می‌خواست بگوید: «این روشنایی نیست، چشم من است.» ولی فقط توانست جواب شماره یک را بگوید:

- اسم من ... تروم ... است.

شاپرک گفت:

- جدا؟ من هم یک پروانه شاپرک یا شب‌پره هستم. اسم من بال بالی است.

آدم آهنی با برنامه خودش که از پیش طراحی شده بود، دوباره ادامه داد:

- از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم ... و از بستنی با مربای زردآلو ... بدم

می‌آید.

شاپرک در جواب گفت:

- من بیشتر از همه گاز زدن برگ‌های جوان درختان بلوط را دوست دارم و تا به حال روغن را نچشیده‌ام ... آیا تو برگ بلوط دوست داری؟ اگر بخواهی می‌توانم تکه‌ای از آن را برایت بیاورم

آدم آهنی می‌خواست بگوید که شاید چشیدن مزه چیزهای تازه فکر خوبی باشد ولی ناگهان جواب آماده سؤال بعدی به سرعت شروع شد:

- من باید کاری را که برایش طراحی و برنامه‌ریزی شده‌ام، انجام دهم.
شاپرک گفت:

- «متأسفانه وقت رفتن رسیده، خدا حافظ، تروم عزیز!»

آدم آهنی با صدای ریز و سنگین، در حالی که پاهای آهنیش را بر زمین می‌کوبید، گفت:
- برای شما آرزوی سلامتی و شادی دارم!

شاپرک گفت: متشکرم و بعد خیلی آرام با بالش بوسه‌ای به گونه آدم آهنی زد و از پنجره به بیرون پرواز کرد.

آدم آهنی با چشم نارنجی رنگش، رقتن شاپرک را تماشا کرد و برای مدتی طولانی احساس بدی داشت.

او با خود فکر می‌کرد: «بال بالی با همه تماشاگران فرق داشت. چیز دیگری بود، سؤال‌هایی می‌کرد که در برنامه من نبود و همین باعث می‌شد جواب‌های من غلط باشد و خوب از آب در نیاید. او حتی یک بار هم مرا تحسین نکرد ... هنوز جای بال‌هایش بر گونه‌ام، به من حالتی

خوش آیند می‌دهد، صدایش بسیار شیرین بود ... او مرا تروم عزیز صدا کرد!» این افکار احساس خوبی در او به وجود آورد.

آدم آهنی آن قدر از ملاقات با شاپرک خوشحال بود که اصلاً متوجه باز شدن درهای نمایشگاه و انبوه تماشاگرانی که به داخل آمده بودند، نشد. وقتی انبوه مردم به سراغش آمدند و سؤال‌ها را یکی یکی پرسیدند، او دو سؤال اول را با هم اشتباه کرد و به سؤال سوم هم جواب غلطی داد. یکی از افراد سرشناس و مهم که در حال بازدید کردن از آدم آهنی بود، با عصبانیت گفت: او ما را مسخره می‌کند! و به سرعت به طرف رئیس آن قسمت رفت تا او را از وضعیت آدم آهنی آگاه کند.

ولی آدم آهنی تازه حالش جا آمده بود و جواب‌های درست و به موقعی می‌داد و بازدیدکنندگان نیز او را تشویق می‌کردند.

خدا حافظ! برنامه‌اش تمام شد.

آدم آهنی با ناراحتی فکر کرد: «کاش بال‌بالی می‌توانست مردم را ببیند. اگر بفهمد که چه قدر از من تعریف می‌کنند، مطمئنم که مرا بیشتر تحسین می‌کند! نگرانم، نمی‌دانم آیا امشب هم می‌آید یا نه ... وای! اگر خفاش او را گرفته باشد؟» دل آدم آهنی گرفت. احساسی که تا آن موقع به او دست نداده بود.

اتنا شاپرک آمد و با ساده‌دلی نجوا کرد: «برای این که روی شانته استراحت کنم، به این جا آمده‌ام و بعد هم دوباره پرواز می‌کنم. این جا آرام و ساکت است!»

صدای غرغش ماندی از آدم آهنی بیرون آمد: «اسم من تروم است».

شاپرک مؤذبانه گفت: «اسم تو را فراموش نکرده‌ام. آیا برادر یا خواهر داری؟» ولی آدم آهنی فقط توانست جواب شماره دو را بدهد:

— از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم

شاپرک در حالی که به او یادآوری می‌کرد، گفت: «این را به من گفته بودی. راستی چرا بعضی چیزها را مرتباً تکرار می‌کنی؟ آیا از تکرار خسته نمی‌شوی؟ خیلی خوب، وقت رفتن است. من خیلی گرسنه‌ام. هنوز تکه‌ای برگ هم نخورده‌ام. آن خفاش بدجنس در نزدیکی درخت بلوط من آویزان شده ... تا دیدار بعد خدا حافظ، تروم عزیز!»

شاپرک دوباره بوسه‌ای بر گونه آدم آهنی زد و از پنجره به بیرون پرواز کرد. آدم آهنی تا مدت زیادی به او فکر می‌کرد. چشمش درخشنده‌تر از قبل شده بود. در دل آسپینش زمزمه می‌کرد: «او دوباره برمی‌گردد! او مرا دوست دارد. او دوست من است. او دوباره برمی‌گردد و باز هم به راحتی روی شانه‌ام می‌نشیند. آیا می‌توانم یاد بگیرم به جز گلکاتی که از قبل برنامه‌ریزی شده است، چیزی بگویم؟ اگر بتوانم اول از او تشکر می‌کنم و بعد به او می‌گویم که اولین کسی است که من با او دوست شده‌ام». چشم نارنجی رنگش بآبی صبری به پنجره خیره مانده بود.

ناگهان شاپرک برگشت ولی رفتارش عجیب بود. با شتاب خود را از پنجره به داخل پرت کرد و به سرعت با گونه آدم آهنی برخورد کرد. فریاد زد:

او دنبال من است! تروم، او دنبال من است.

سایه سیاهی نزدیک پنجره بود؛ برقی زد و چند لحظه بعد خفاش وارد سالن نمایشگاه شد. بال‌بالی در حالی که خود را به گونه آدم آهنی چسبانده بود، با التماس گفت:

نگذار مرا بخورد! او را بزین.

آدم آهنی، با شجاعت بادی در گلو انداخت و می‌خواست بگوید: «نترس من قوی‌ترین دستگاه در این نمایشگاه هستم و نمی‌گذارم کسی به تو آسیب برساند»، ولی به جای این جمله گفت: اسم من تروم است.

خفاش چرخنی به دور آدم آهنی زد و شاپرک را دید که با او حرف می‌زند، شاپرک باز با التماس به آدم آهنی گفت: مراقب من باش، تروم عزیز!

آدم آهنی می‌خواست با صدای بلندی به خفاش بگوید که از این جا بیرون برو ولی دوباره جمله‌ای را گفت که از قبل برنامه‌ریزی شده بود:
- از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم.

خفاش دندان‌هایش را به شکم شاپرک فرو برد، ولی نتوانست او را ببلعد، زیرا شاپرک روی پای آدم آهنی افتاد. شاپرک با ناله گفت: «وای بالم». خفاش، چندین بار دور آدم آهنی چرخید ولی نتوانست بال‌بالی را پیدا کند و از پنجره بیرون رفت. شاپرک گفت: بالم پاره شده، وای تروم چرا از من مراقبت نکردی؟

آدم آهنی بلافاصله جواب داد:

من ... باید ... هر کاری را ... که برایش ... طراحی و برنامه‌ریزی ... شده‌ام ... انجام

دهم.

از جوابی که داده بود به شدت ناراحت شد و بدنش می‌لرزید ولی نمی‌توانست چیز دیگری

بگوید.

بال بالی روی زمین می لرزید و بال بال می زد. سعی می کرد پرواز کند ولی فقط مثل فرزه به دور خود می چرخید. با ناله گفت:

تو دوست من بودی؛ چرا به من کمک نکردی؟ کاش می فهمیدی چه آسیبی به من رسیده!
در همین موقع دوباره آدم آهنی با صدای غرغز ماندی گفت:

من بیشتر از همه از روغن خوشم می آید، من بستنی با مربای زردآلو را دوست ندارم.

شاپرک نفس نفس زنان و بریده بریده در حالی که باورش نمی شد، گفت:

چه می گویی؟ تو دوست من هستی و اصلاً برای من ناراحت نیستی؟

- چه قدر... بی احساس... و خشن... هستی!

بال بالی که دیگر نمی توانست بچرخد و حرکت کند، یک بار دیگر بالش را بالا برد و خیلی

آهسته پایین آورد و دیگر حرکتی نکرد و به آرامی گفت: «خدا نگهدارت تروم عزیز». و بعد نفس آخر را کشید.

آدم آهنی با صدای غرغز ماندی گفت:

من برای شما آرزوی سلامتی و شادی دارم! و پاهایش را محکم به زمین کوبید، آن چنان

که زمین لرزید و بعد سکوت مرگباری بر سالن نمایشگاه حاکم شد. شاپرک روی پای آدم آهنی،

بدون حرکت دراز کشیده بود. کم کم هوا روشن می شد. درها باز شدند و دوباره بازدیدکنندگان کنجاو

به سالن آمدند و باز دور او حلقه زدند.

اسم تو چیست؟ این سؤال شماره یک بود... آدم آهنی فکری کرد و قلبش از ناراحتی

فشرده شد؛ گفت:



شاپرک ... مرا تروم ... عزیز ... صدا کرد ... هیچ کس ... تا به حال مرا ... به این نام ... صدا نکرده بود ...

او هیچ پاسخ درستی به هیچ یک از سوالات برنامه ریزی شده، نداد.
دیگر بازوانش را بلند نکرد و پایش را هم بر زمین نکوبید، حتی دیگر با چشم نارنجی رنگش چشمک هم نزد.

ملافه بزرگ و سفیدی آوردند و آدم آهنی را با آن پوشاندند. روی ملافه نوشته شده بود:
«خراب است».

زیر آن ملافه سفید که درست مثل کفن بود، آدم آهنی ساکت بود ولی شب، وقتی باد از بیرون به داخل سالن نمایشگاه می وزید و با خود رایحه گل های درخت بلوط و صدای خش خش برگ هایش را می آورد، صدای شکسته و آهسته ای از زیر ملافه سفید می آمد. به نظر می رسید که کسی چیزی یاد می گیرد و دایم می گوید: «بال بالی ... بلوط ... به او آسیب رسید».

ویتا تو ژیلینسکای، مترجم: ناهید آزادمنش



خودارزیابی

- ۱- چرا آدم آهنی از شاپرک خوشش آمد؟
- ۲- چرا آدم آهنی پس از مرگ شاپرک به سؤالات جواب درست نمی داد؟
- ۳- آخرین جمله درس، چه پیامی دارد؟
- ۴-



دانش های زبانی و ادبی

نکته اول

به این جمله ها توجه نمایید و درباره آنها گفت و گو کنید.

- من فردا نامه را خواهم نوشت.
- تو فردا نامه را خواهی نوشت.
- او فردا نامه را خواهد نوشت.
- ما فردا نامه را خواهیم نوشت.
- شما فردا نامه را خواهید نوشت.
- آنها فردا نامه را خواهند نوشت.

چنان که می بینید جملات بالا مربوط به زمان آینده یا مستقبل است. به شش ساخت زمان آینده

توجه کنید.

شش ساخت زمان آینده	
مفرد	جمع
خواهم نوشت	خواهیم نوشت
خواهی نوشت	خواهید نوشت
خواهد نوشت	خواهند نوشت

آیا می توانید بن فعل و شناسه فعل آینده را بگویید؟

نکته دوم

در داستانی که خواندیم، شخصیت‌های اصلی، آدم آهنی و شاپرک بودند. آیا مقصود نویسنده داستان از آدم آهنی فقط همان آدم آهنی نمایشگاه بوده و مقصود از شاپرک همان شاپرکی که بر درخت بلوط لانه داشته است؟

در داستان، دریافتید که آدم آهنی، ابتدا احساس نداشت. تنها همان چیزهایی را می‌گفت که از قبل برای او برنامه‌ریزی شده بود. مشابه آدم آهنی، آدم‌هایی را می‌شناسیم که احساس و عاطفه ندارند و مثل آدم آهنی رفتار می‌کنند.

در همین داستان، شاپرک، مهربان است و با عاطفه، آدم آهنی را «تروم عزیز» خطاب می‌کند. او را دوست دارد و نوازش می‌کند. مثل شاپرک، انسان‌های مهربانی در اطراف ما هستند. داستان‌نویسان، با استفاده از تخیل و آوردن شخصیت‌های غیر انسان، ذهن ما را وادارند تا شبیه آنها را در جامعه و اطراف خود پیدا کنیم. این گونه داستان‌ها را «داستان‌های رمزی و نمادین» می‌گویند.



- ۱- درباره شخصیت‌های داستان این درس گفت‌وگو کنید.
- ۲- یک داستان نمادین دیگر در کلاس بخوانید و شخصیت‌های آن را بررسی کنید.
- ۳- آخرین قسمت این داستان را در کلاس نمایش دهید.



فعالیت‌های نوشتاری

۱- ترکیب‌های وصفی و اضافی را مشخص کنید.

درخت بلوط، احساس خوب، افراد سرشناس، صدای بلند، مربای زردآلو، اسم من

— نشانهٔ تنوین به صورت ـَ ن خوانده و شنیده می‌شود اما در املا، این نشانه به شکل «ا» نوشته می‌شود. مانند: اصلاً، جداً، مرتباً و

— برخی از کلمات، در گفتار دچار تغییرات تلفظی می‌شوند اما در نوشتن، شکل مکتوب و نوشتاری آنها، باید مورد توجه باشد، مانند: اجتماع، مجتبی و

۲- برای هر کلمه، یک هم‌خانواده بنویسید.

مطمئن، سؤال، قصه، توجه

۳- در جمله‌های زیر نهاد، مفعول و متمم را معین کنید.

— شناسنامهٔ ما، عمر حقیقی ما را تعیین نمی‌کند.

— فرصت‌های خوب و عزیز می‌گذرند.

— دانش‌آموزان شهید رجایی را دوست داشتند.

— آفتاب برگل‌ها و سبزه‌ها می‌تابد.

۴- فعل‌های «ایستادند، می‌آید، پرسیدند، گفت» را به فعل آینده تبدیل کنید.

— از دیرباز استفاده از نماد در ادبیات رایج بوده است مثلاً کبوتر و آب را به ترتیب

نماد «صلح و دوستی» و «نور و روشنایی» می‌دانسته‌اند.

— استفاده از «نماد» در نوشته باعث قوت اثر و تأثیر بخشی بیشتر برخوردار می‌شود.

۵- شخصیت نمادین آدم آهنی را در یک بند توصیف کنید.

۶- یک بند بنویسید و واژه‌های «رودخانه، دریا، موج، قطره» را در آن به کار ببرید.

۷- پایان داستان «آدم آهنی و شاپرک» را به سلیقهٔ خود تغییر دهید.

۸- دربارهٔ ضرب‌المثل «دوستی با مردم دانا نکوست» یک بند بنویسید.

ما می توانیم

«دونا» معلم مدرسه کوچکی بود و دو سال تا باز نشستگی فرصت داشت. من هم به عنوان بازرس در کلاس ها شرکت می کردم و سعی داشتم در امر آموزش تسهیلاتی را فراهم آورم. آن روز به کلاس «دونا» رفتم و روی نیمکت ته کلاس نشستم. شاگردان، سخت مشغول پر کردن اوراقی بودند. به شاگرد کنار دستم نگاه کردم و دیدم ورقه اش را با جملاتی که همه با «منی توانم» شروع شده اند، پر کرده است:

- من نمی توانم درست به توپ فوتبال ضربه بزنم.
- من نمی توانم عددهای بیشتر از سه رقم را تقسیم کنم.
- من نمی توانم کاری کنم که مرا دوست داشته باشند.
او نصف ورقه را پر کرده بود و هنوز هم با اراده و سماجت عجیبی به این کار ادامه می داد. از جا بلند شدم و روی کاغذهای همه شاگردان نگاهی انداختم. همه کاغذها پر از «منی توانم» ها بود.

به شدت کجکاو شده بودم. تصمیم گرفتم نگاهی به ورقه معلم بیندازم. دیدم که او هم به شدت مشغول نوشتن «منی توانم» است.

- من نمی توانم مادر «جان» را وادار کنم به جلسه معلم ها بیاید.



- من نمی توانم آکن را وادار کنم به جای مشت از حرف استفاده کند.
نمی دانستم چرا این شاگردها و معلمشان به جای استفاده از جملات مثبت به جملات منفی روی آورده بودند. سعی کردم آرام بنشینم و بینم عاقبت کار به کجا می کشد.
شاگردان ده دقیقه دیگر هم نوشتند. خیلی هایک صفحه را پر کرده بودند و می خواستند سراغ صفحه جدیدی بروند. معلم گفت:

- همان یک صفحه کافی است. صفحه دیگر را شروع نکنید.

بعد از بچه ها خواست که کاغذهایشان را تا کنند و یکی یکی نزد او بروند. روی میز معلم یک جعبه خالی کفکش بود. بچه ها کاغذهایشان را داخل جعبه انداختند. وقتی همه کاغذها جمع شدند، «دونا» در جعبه را بست، آن را زیر بغلش زد و همراه با شاگردانش از کلاس بیرون رفت.
من پشت سر آنها راه افتادم. وسط راه، «دونا» رفت و بایک بیل برگشت. بعد راه افتاد و بچه ها هم پشت سرش راه افتادند. بالأخره به انتهای زمین بازی که رسیدند، ایستادند. بعد زمین را کردند.

آنها می خواستند «نمی توانم» های خود را دفن کنند! کندن زمین ده دقیقه ای طول کشید؛ چون همه بچه های کلاس دوست داشتند در این کار شرکت کنند. وقتی که مقداری زمین را کردند، جعبه «نمی توانم» ها را در آن جا گذاشتند و به سرعت روی آن خاک ریختند.
سی و یک شاگرد دور کودال ایستاده بودند. هر کدام از آنها حداقل یک ورقه پر از «نمی توانم» در آن کودال دفن کرده بود. معلمشان هم همین طور!

در این موقع «دونا» گفت:

بچه‌ها، دست‌های هم‌دیگر را بگیرید و سرتان را خم کنید.
شاگردها بلافاصله حلقه‌ای تشکیل دادند و اطاعت کردند. بعد هم با سرهای خم منتظر ماندند و «دونا» سخنرانی کرد:

دوستان، ما امروز جمع شده‌ایم تا یاد و خاطره «منی توانم» را گرامی بداریم. او در این دنیای خالی با ما زندگی می‌کرد و در زندگی همه ما حضور داشت. متأسفانه هر جا که می‌رفتیم نام او را می‌شنیدیم؛ در مدرسه، در انجمن شهر، در ادارات و حتی در میان بزرگان! اینک ما



«نمی توانم» را در جایگاه ابدی اش به خاک سپرده ایم. البته یاد او در وجود خواهر و برادرهایش یعنی «می توانم»، «خواهم توانست» و «همین حالا شروع خواهم کرد» باقی خواهد ماند.

خداوند «نمی توانم» را قرین رحمت خود کند و به همه آتهایی که حضور دارند، قدرت عنایت فرماید که بی حضور او به سوی آینده بهتر حرکت کنند. آمین!

هنگامی که به این سخنرانی گوش می کردم، فهمیدم که این شاگردان هرگز چنین روزی را فراموش نخواهند کرد. این حرکت شکوهمند نمادین، چیزی بود که برای همه عمر به یاد آنها می ماند و در ذهن آنها نقش می بست.

هنوز کار معلم تمام نشده بود. در پایان مراسم، معلم شاگردانش را به کلاس برگرداند. آنها با شیرینی و آب میوه، مجلس ترحیم «نمی توانم» را برگزار کردند. «دونا» روی اعلامیه ترحیم نوشت: «نمی توانم. تاریخ فوت...» و کاغذ را بالای تخته سیاه آویزان کرد تا در تمام طول سال به یاد بچه ها بماند. هر وقت شاگردی می گفت: «نمی توانم»، «دونا به اعلامیه اشاره می کرد و شاگرد به یاد می آورد که «نمی توانم» مرده است و او را به خاک سپرده اند.

با این که سال ها قبل من معلم «دونا» بودم و او شاگرد من بود، ولی آن روز مهم ترین درس زندگی ام را از او گرفتم.

حالا سال ها از آن روز گذشته است و من هر وقت می خواهم به خود بگویم که «نمی توانم»، به یاد اعلامیه فوت «نمی توانم» و مراسم تدفین او می افتم.

«ما می توانیم»، نوشته کلک مورمان، از مجموعه داستان «نغمه عشق»



- ۱- دانش‌آموزان چه جمله‌هایی روی برگه‌های خود می‌نوشتند؟
- ۲- چرا دونا از دانش‌آموزان خواسته بود که «نمی‌توانم»های خود را بنویسند؟
- ۳- منظور بازرسی از جمله «فهمیدم» که این شاگردان هرگز چنین روزی را فراموش نخواهند کرد چیست؟
- ۴-



نکتهٔ اوّل

به کلمه‌های زیر توجه کنید.

الف) صیاد، کلاغ، شتاب، آسیب

ب) بیمناک، کتاب‌ها، کتابخانه، بزرگ‌تر، گل‌فروشی

کلمات بخش الف و ب چه تفاوتی با هم دارند؟ با کمی دقت درمی‌یابیم که کلمات بخش «ب» از

دو یا چند قسمت ساخته شده‌اند؛ مثلاً:

بیمناک : بیم + ناک

کتاب‌ها : کتاب + ها

کتابخانه : کتاب + خانه

بزرگ‌تر : بزرگ + تر

گل‌فروشی : گل + فروش + ی

ولی واژه‌های بخش الف چنین نیستند و تنها یک قسمت دارند: صیاد، کلاغ و ... به واژه‌های

بخش الف «ساده» و به واژه‌های بخش ب «غیرساده» می‌گویند. واژه‌های ساده فقط یک جزء دارند و

واژه‌های غیرساده، بیش از یک جزء دارند.

نکته دوم

درس هایی که در این فصل خواندید، از ادبیات کشورهای دیگر هستند که به زبان فارسی ترجمه شده‌اند. شما با ترجمه از سال‌های گذشته آشنا شده‌اید؛ مثلاً آیات قرآن یا احادیث را با ترجمه فارسی خوانده‌اید. به کسی که ترجمه می‌کند، **مترجم** می‌گویند. مترجم باید با دو زبان، یعنی زبانی که از آن ترجمه می‌کند و زبانی که به آن ترجمه می‌شود، کاملاً آشنا و مسلط باشد. مترجمان هنگام ترجمه، از منابعی مانند فرهنگ لغت، دائرةالمعارف، فرهنگ‌نامه و ... استفاده می‌کنند. آیا می‌توانید جمله‌های زیر را با استفاده از فرهنگ لغت ترجمه کنید؟

عربی: «إِضَاعَةُ الْفُرْصَةِ غُصَّةٌ» امام علی (ع)
انگلیسی:

This story is the last lesson. What is your idea about it?



- ۱- یک داستان ترجمه شده دیگر را در کلاس بخوانید.
- ۲- درباره شخصیت‌های داستان «ما می‌توانیم» گفت‌وگو کنید.
- ۳- یکی از داستان‌های قرآنی را بخوانید و درباره شخصیت‌ها و محتوای آن تحقیق کنید.



- ۱- واژه‌های ساده و غیرساده را مشخص کنید و در جدول بنویسید.
روز، دست، ورقه، خاکی، سخنرانی، نمادین، شاگرد، کاغذ، گوش، تخته

	کلمه ساده
	کلمه غیرساده

کلماتی همچون «بلیت، اتو، توس، اتاق، قورباغه، ...» واژه‌هایی هستند که گاهی به صورت «بلیط، اطو، طوس، اطاق، غورباغه و ...» نیز نوشته می‌شوند، اما شکل اول مناسب‌تر است.

در شکل نوشتاری کلماتی همچون «خواهر، خوش، خواستن، خواهش و ...» حرفی وجود دارد که خوانده نمی‌شود. به خاطر سپردن شکل املائی آنها از نکات مهم املائی است.

۲- ده کلمه مهم املائی از پنج درس گذشته انتخاب کنید و بنویسید.

۳- برای هر یک از کلمه‌های زیر، دو هم‌خانواده بنویسید.
وسط، اطاعت، رحمت، اعلامیه

– یکی از راه‌های ایجاد شناخت و ارتباط میان نوجوانان جهان، مطالعه ترجمه آثار ارزشمند و مناسب کشورهای مختلف است.

– یکی از اصول ترجمه، درک مفهوم و پیام نویسنده در متن مورد ترجمه است.

۴- با کلمه‌ها و ترکیب‌های زیر، جمله بسازید.

قرین، ابدی، جملات مثبت، حرکت نمادین

۵- درباره یکی از موضوعات زیر یک بند بنویسید.

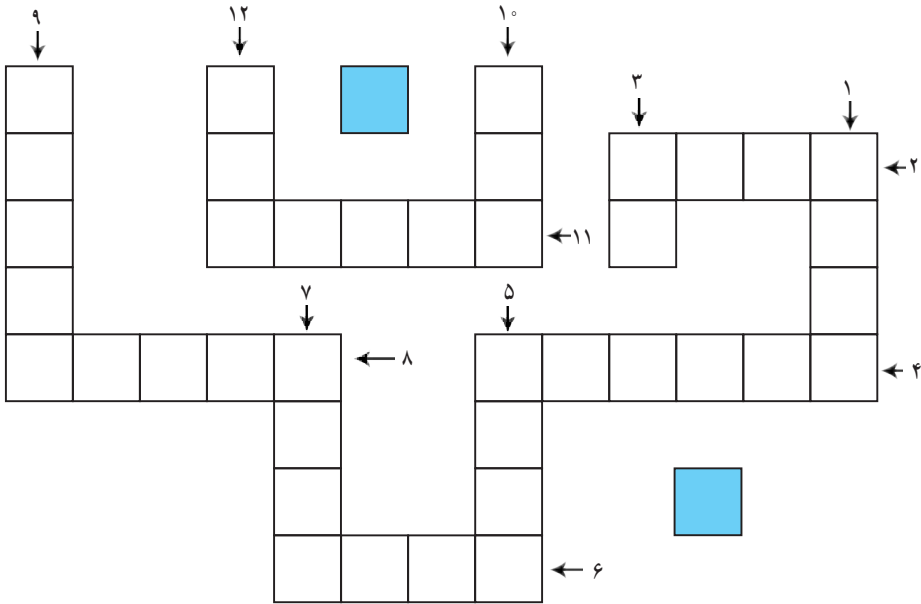
– نامه‌ای به رئیس‌جمهور – نامه‌ای به نویسندگان کتاب درسی

– نامه‌ای به کودک فلسطینی – من می‌توانم ...

۶- یک بند درباره بیت زیر بنویسید.

این جهان کوه است و نعل ماندا بازگردد این نداها را صدا

۷- جدول زیر را حل کنید.



- ۱- اصطلاحی در رایانه و نام کوچک نویسندهٔ آخرین درس کتاب.
- ۲- نام یکی از کشورهای امریکایی.
- ۳- مادر در عربی.
- ۴- ترجمهٔ فارسی قصور.
- ۵- همان «أحد» است.
- ۶- از انواع جمله.
- ۷- این نوع جمله، خبری را می‌رساند.
- ۸- تمنا، درخواست.
- ۹- به معنای نكوهش است.
- ۱۰- منفی فعل امر.
- ۱۱- واژه‌ای که با نام «نیما» پدر شعر نو فارسی می‌آید.
- ۱۲- درخت همیشه سبز.

پیر دانا

روزی، روزگاری مردی با پسر کوچکش در روستایی زندگی می‌کرد. سال‌ها گذشت. پسر به سنّ نوجوانی رسید و در هر کاری به پدرش کمک می‌کرد. روزی پدر به او گفت: «پسر! می‌بینم که خوب از عهده کارها برمی‌آیی. روزها پشت سرهم می‌گذرند، جوان‌ها پیر می‌شوند و پیرها هم ضعیف و ناتوان. تو هم به‌زودی مردی خواهی شد اما پدرت سه نصیحت به تو می‌کند؛ همیشه آنها را به یاد داشته باش! اول این که کاری کن در هر روستا، خانه‌ای داشته باشی، دوم آن که هر روز کفش نو بپوشی و سوم، طوری زندگی کن که همه مردم به تو احترام بگذارند».

پسر با تعجب پرسید: «نمی‌فهمم پدر! چه کار باید بکنم که در هر روستا خانه‌ای داشته باشم؟! مگر می‌توانم هر روز کفش نو بپوشم؟! و چه طور باید زندگی کنم که همه مردم به من احترام بگذارند؟» پدر لبخندی زد و گفت: «نگران نباش! چندان هم سخت نیست. اول این که، اگر خواستی در هر روستا خانه‌ای داشته باشی، باید در آنجا دوستی صمیمی و وفادار برای خودت پیدا کنی. دوم اینکه از شب قبل کفش‌هایت را خوب تمیز کن تا هر روز کفش‌های نو بپوشی و سوم، اگر هر روز قبل از همه، از خواب بیدار شوی و به سر کار بروی، مردم به تو احترام خواهند گذاشت».

سال‌ها گذشت. پسر، همان‌طور که پدر گفته بود، صاحب خانه و کاشانه شد. او هیچ وقت نصیحت‌های پدر را از یاد نمی‌برد و زندگی‌اش به خوبی و خوشی می‌گذشت. در آن سرزمین شاه مغروری حکومت می‌کرد. به فرمان او پیرمردهای ضعیف و از کار افتاده را به دست جلاد می‌سپردند تا آنها را از بین ببرد.

روزی رسید که مرد روستایی قصه ما هم پیر شد. پسر او نمی‌توانست راضی شود که پدرش را به دست جلاد بسپارند. این بود که زیر شیروانی خانه‌اش اتاق گرم و کوچکی درست کرد و پدرش را در آن اتاق مخفی کرد.

مدتی گذشت. روزی مأموران شاه به خانه پسر آمدند. پرسیدند: «پدرت کجاست؟»

پسر جواب داد: «نمی‌دانم، سه روز است که از خانه رفته و هنوز برنگشته».

مأموران همه جای خانه را گشتند. به هر گوشه‌ای سرک کشیدند. انباری و کاهدان را زیر و رو

کردند اما اثری از پیرمرد نبود. از همسایه‌ها پرسیدند. آنها گفتند: «پیرمرد هفته پیش خانه بود اما سه روز است کسی او را ندیده».

مأموران گفتند: «وقتی پیرمرد برگشت، به ما خبر دهید».
چند روزی گذشت. مأموران دوباره برگشتند اما پسر و همسایه‌ها با هم یک صدا گفتند: «پیرمرد از آن موقع که رفته تا حالا برنگشته».

پیرمرد روزها در اتاق کوچک می‌ماند. چیزهای مختلفی می‌ساخت و به خانواده‌اش کمک می‌کرد. اگر مشکلی پیش می‌آمد، او با راهنمایی‌های خود آن را حل می‌کرد.

پیرمرد همچنان به پسرش راه و رسم موفقیت و رویارویی با سختی‌ها و دشواری‌های زندگی را آموزش می‌داد. راهنمایی‌های پیرمرد سبب شد، پسر مورد توجه همگان قرار بگیرد.

مردم با تعجب می‌گفتند: «نکند این پسر با ارواح و شیطان سروکار دارد!»
این شایعه به گوش شاه رسید. او فرمان داد: «این پسر باید به نزد من بیاید. اگر این قدر که می‌گویند باهوش باشد، طوری می‌آید که نه لباس بر تن داشته باشد و نه بی‌لباس باشد».

پسر از شنیدن این فرمان ناراحت و غمگین شد. پیرمرد پرسید: «چه شده؟ چرا اخم کرده‌ای و ناراحتی؟ چه مشکلی داری؟»

پسر فرمان شاه را تعریف کرد.
پدر او را دلداری داد و گفت: «غصه نخور پسر. اینکه مشکل بزرگی نیست. تور بزرگی بردار، آن را مثل لباس دور خودت بپیچ و پیش شاه برو. این طوری نه لباس بر تن داری و نه بی‌لباس هستی».
پسر هم همین کار را کرد.

شاه با دیدن او گفت: «آفرین! تو فرمان مرا درست انجام داده‌ای». و دستور داد با غذای خوب و خوشمزه‌ای از پسر پذیرایی کنند. بعد گفت: «ده تخم مرغ پخته به تو می‌دهم. سه هفته هم فرصت داری آنها را به صورت جوجه به من برگردانی. حالا برو!»

پسر با ناراحتی به خانه برگشت. پدر پرسید: «شاه چه گفت؟»
پسر جواب داد: «شاه اول خیلی از من تعریف کرد اما بعد فرمان عجیبی صادر کرد».
پدر گفت: «بگو ببینم فرمان او چه بود؟ شاید بتوانم کمکی بکنم. از قدیم گفته‌اند یک عقل خوب است و دو عقل بهتر».

پسر گفت: «شما نمی‌توانید کمکی کنید. شاه گفته از تخم مرغ پخته جوجه درآورم. آخر مگر می‌شود؟»

پدر او را دلداری داد و گفت: «نگران نباش پسر! اگر درست و عاقلانه عمل کنی، این مشکل هم حل می‌شود. حالا بیا این تخم مرغ‌های پخته را بخوریم. موقعش که رسید، با کوزه‌ای پر از ارزن پخته، پیش شاه برو. بگو ارزن‌های پخته را بکارند تا هر وقت جوجه‌ها، سر از تخم مرغ‌های پخته درآوردند، از دانه‌هایی که از ارزن پخته سبز شده، بخورند».

پسر و پدر تخم مرغ‌ها را خوردند. پسر با کوزه‌ای پر از ارزن پخته پیش شاه رفت. گفت: «قربان! دستور بدهید این ارزن‌های پخته را بکارند. جوجه‌ها که از تخم مرغ‌های پخته درآمدند، این ارزن‌ها را که از ارزن پخته سبز شده می‌خورند و گرسنه نمی‌مانند».

شاه بسیار تعجب کرد و با خودش گفت: «عجب پسر باهوشی است! اما من از او زرنگ‌تر هستم». به پسر گفت: «آفرین بر تو که فرمان‌های مرا خوب و درست انجام می‌دهی. سه روز دیگر پیش من برگرد؛ نه پیاده و نه سواره، با پیش‌کشی و بدون پیش‌کش. اگر فرمان مرا درست انجام دادی، انعام بسیار خوبی می‌گیری. اگر نه، خونت به گردن خودت است».

پسر که خیلی ترسیده بود، با رنگی پریده به خانه برگشت.

پدر با نگرانی پرسید: «چه اتفاقی افتاده؟ چه بدبختی تازه‌ای بر سرمان آمده؟»

پسر گفت: «شاه می‌خواهد مرا بکشد. این بار دیگر نمی‌توانم نجات پیدا کنم. او اول از من تعریف کرد اما بعد فرمان جدید و بسیار مشکلی صادر کرد. شاه امر کرد سه روز دیگر به دیدنش بروم؛ نه پیاده و نه سواره، با پیش‌کشی و بدون پیش‌کش. و اگر دستورهایش را اجرا نکنم مرا از بین خواهد برد».

پدر، باز او را دلداری داد و گفت: «نگران نباش! برای هر مشکلی راه چاره‌ای هست. حالا شامت را بخور و برو بخواب».

صبح روز بعد پیرمرد، پسرش را از خواب بیدار کرد و گفت: «بیا تا به تو بگویم چه کار کنی». پسر نزدیک ظهر به خانه برگشت. همان‌طور که پدرش خواسته بود، بلدرچین و خرگوش زنده‌ای با خود آورد.

پدر گفت: «پس فردا که به دیدن شاه می‌روی، طنابی به گردن خرگوش ببند و سرطناب را به پایت ببند. طوری راه برو مثل این که سوار خرگوش شده‌ای. بلدرچین را هم زیر لباست مخفی کن تا کسی آن را نبیند...».

پیرمرد به او یاد داد که چه کار کند.

پسر به وعده‌گاه رفت. شاه تا چشمش به او افتاد، دستور داد زنجیر سگ‌ها را باز کنند. فکر کرد حالا پسر را تکه‌تکه خواهند کرد.

پسر با دیدن سگ‌ها، طناب خرگوش را باز کرد. خرگوش فرار کرد. سگ‌ها، به دنبالش دویدند و بدون اینکه کاری به پسر داشته باشند، دور شدند.

پسر، شاه را روی بالکن دید. با غرور گفت: «من فرمان شما را انجام دادم. نه پیاده آمدم و نه سوار بر اسبی شدم. این هم پیش کش...»

با گفتن این حرف، پسر بلدرچین را از زیر لباسش درآورد و آن را به سوی شاه دراز کرد. شاه می‌خواست بلدرچین را بگیرد اما پسر دست خود را باز کرد و پرنده به هوا پرید.

پسر گفت: «با پیش کشی و بدون پیش کش. درست همان‌طور که فرمان داده بودید». شاه گفت: «آفرین! این کار را هم خیلی خوب انجام دادی. حالا بگو پدرت کجاست؟ اگر راستش را گفتی انعام خوبی به تو می‌دهم. اگر نه دستور می‌دهم جلاد تو را از بین ببرد».

پسر جواب داد: «پدرم مرا بزرگ کرده بود. به من زندگی و عقل و هوش داده بود. نمی‌توانستم او را به دست جلادان شما بسپارم. این بود که در خانه‌ام اتاق کوچکی ساختم. او را در آنجا مخفی کردم. پدرم زحمت و ناراحتی برای من ندارد. حتی با راهنمایی‌ها و نصیحت‌هایش کمک زیادی به من می‌کند».

بعد برای شاه تعریف کرد که چه‌طور با راهنمایی پدرش، دو سال محصول خوبی برداشت کرده بود؛ درحالی که همسایه‌ها غله‌ای درو نکرده بودند. پسر گفت: «پدرش برای او از همه چیز باارزش‌تر است. اگر او نباشد، زندگی برایش فایده‌ای ندارد».

شاه پرسید: «آیا پدرت در انجام فرمان‌هایی که داده‌ام، به تو کمک کرده بود؟» پسر جواب داد: «من نمی‌توانستم بدون کمک پدرم به دستورهای مشکل شما عمل کنم».

شاه با خود فکر کرد: «این حرف درستی است. پیران، بسیار دانا هستند. باید از وجودشان استفاده کرد». به این ترتیب، شاه فرمان قبلی خود را که درباره کشتن افراد پیر صادر کرده بود، لغو کرد و پدر و پسر را گرامی داشت.

«قوی سفید» برگردان: فتح‌الله دیده‌بان



- ۱- به نظر شما، راز پیروزی‌های پسر جوان، چه بود؟
- ۲- چگونه رفتار کنیم که مورد احترام دیگران باشیم؟



نیایش

که احوال بَدَم را نیک گردان
چو گنجشکان، مران ما را ازین بوم
روانی ده که دیدار تو جوید
به معنی شمع جانم برفروزان
که گر دستم نگیری، رفتم از دست
به راه آور مرا، کافتادم از راه
تو را دانم به هر چیزی که دانم
گل و نوروز، خواجوی کرمانی

خداوندا، به حق نیک مردان
مکن ما را از این درگاه، محروم
زیانی ده که اسرار تو گوید
دلم در آتش غفلت مسوزان
کنون گردست گیری، جای آن هست
مکن دورم ز نزدیکان درگاه
تو را خوانم به هر رازی که خوانم

واژه‌نامه

انصاف : عدل، دادگری	آ- ا
انعام : پاداش، عطا و بخشش	آب‌غوره گرفتن : گریه کردن
ب	آراسته : مزین شده، زیبا و مرتب شده
بار و بندیل : اسباب و اثاثیه	آرمیدن : آرام گرفتن، آسودگی
بالیدن : فخر کردن، رشد کردن	آسایش : آسودگی، زندگی آرام
بامک : بام کوچک	آبد : زمانی که آن را نهایت نباشد، جاودان، همیشگی
بانگ : فریاد، آوا	آتنا : میانه‌ها، «در اثنا» : در میان، در بین
بخُسب : خواب	إخلاص : پاک‌دلی
بُخل : تنگ‌نظری	ادیب : سخندان، مفرد ادبا
بدکردار : بدعمل، بدکار	ارواح : جمع روح، روان‌ها
بدیع : تازه، نو	اساس : پایه، بنیاد
بَرّاق : درخشان	استحکامات : بناها و موانعی که برای دفع دشمنان می‌سازند.
بَرزن : محله، کوچه، کوی	استعداد : توانایی، قابلیت
برکنسیدن : بالا بردن، ترقی دادن	استقلال : به آزادی کاری کردن، وابسته نبودن
بَرّومند : بارور، باثمر، پر بار	أسوه : نمونه، الگو
بُرهان : دلیل، حجت	اضطراب : پریشان‌حالی، بی‌تابی
بشکفاند : شکوفا کند	اعتدال : تناسب، هماهنگی و زیبایی
بصیرت : آگاهی و بینش	اعتراف : بر زبان آوردن حقیقت
بعید : دور	إعجاز : کاری شگفت و عجیب انجام دادن، معجزه
بُغض : گرفتگی گلو از غصّه و ناراحتی	أعم : عمومی‌تر، همگانی
بو بردن : فهمیدن، پی بردن، خبردار شدن	أفق : کرانه آسمان
بوم : زادگاه، سرزمین	الحمد لله : خدا را سپاس، سپاس ویژه خداست.
به‌رغم : برخلاف، وارونه	امام : پیشوا، رهبر
بُهمان : شخص یا چیزی که ناشناس و نامعلوم باشد معمولاً	اندرز : پند، نصیحت
با «فلان» به کار می‌رود.	إن شاء الله : اگر خداوند بخواهد
بیتوته : شب را در جایی به سر بردن.	

بی راهه: راه کج، راه نادرست

بیم: ترس، هراس

تَنَفَّر: بیزار بودن، نفرت داشتن

توشه: خوراک، طعام، اندوخته

توصیه: سفارش

پ

پاره دوز: کسی که کفش تعمیر می کند، پینه دوز

پاؤرچین پاؤرچین: آهسته و بی سر و صدا راه رفتن

پُز دادن: خودنمایی کردن، تکبر کردن

پژوهش: تحقیق، جست و جو

پیشه ور: کاسب، اهل حرفه و صنعت

پیکار: جنگ، ستیز

پویا: فَعَال، سرزنده، متحرک

پیوند: اتصال

ث

ثواب: پاداش، اجر آخرت

ج

جالیز: کشتزار خیار، هندوانه، خربزه و...

چ

چریک: کسی که داوطلبانه می جنگد، سرباز شجاع

چلچراغ: چهل چراغ، نوعی قندیل بزرگ که چراغ ها یا

شمع های فراوان در آن قرار می دهند.

چَمیدن: نرم و آهسته و با ناز راه رفتن

ت

تَأَمَّل: اندیشه کردن، فکر کردن

تَبَسَّم: لبخند زدن

تجاوز: از حدّ خود گذشتن، ستم و زورگویی

تُحَفِّه: هدیه، ارمغان

تَجَمَّل: زیور بستن، خودآرایی، مال و اثاثیه گران بها

داشتن

تَحَمَّل: بردباری کردن، شکیبایی

تحمیل: کاری به زور بر عهده کسی گذاشتن

تَرَحُّم: طلب آموزش و مغفرت برای مُرده، درود فرستادن

بر مُرده

تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، ذکر خدا

تسلّط: چیره شدن، دست یافتن بر کسی یا چیزی

تسویه: برابر کردن حساب

تفاریق: اندک اندک، کم کم

تقصیر: سهل انگاری، کوتاهی

تَقَلَّأ: کوشش، تلاش

ح

حُجْرَه: اتاق کوچک

حک کردن: تراشیدن، خراشیدن

حیات: زنده بودن، زندگی

حیران: سرگشته، متحیر

خ

خالصانه: پاک و بی عیب

خَدشه: خراش، نقص و اشکال

خُرناسه: صدایی که در حالت خواب از گلوئ شخص

خوابیده بیرون آید.

خروس خوان: هنگام سحر، صبح زود

خصلت: خوی، ویژگی

خوار: ذلیل، حقیر

خوف: بیم و هراس

خوی : عادت، خصلت

س

ساربان : شتربان

سپهر : آسمان، فلک

سربنجه : سرانگشت (قوی سربنجه : نیرومند)

سماجت : پافشاری، اصرار کردن

سوءظن : بدگمانی

سهمگین : بزرگ، خطرناک، ترسناک

سیم : نقره، فلزی گران بها، پول

ش

شاعره : شاعر زن (البته کاربرد این واژه از نظر نگارشی توصیه

نمی شود چون در زبان فارسی مؤنث و مذکر نداریم.)

شایان : سزاوار، شایسته، لایق

شَط : رود بزرگ

شعور : درک و فهم

شُکوه : بزرگی، جلال

شنیدستم : شنیده ام

شوفر : راننده

شوم : بد، نحس، نامبارک

شیفته : عاشق، دل داده

ص

صالح : نیکوکار، درستکار

صحن : میدان، حیاط

صخره : کوه سنگی، سنگ بزرگ

صداقت : دوستی، محبت، درستکاری

صدر : آغاز، بالا

صلاح : درستی

صواب : درست، راست

ض

ضربت : ضربه، آسیب

د

دایه : مادر (درس کژال)

درازدستی : ستمگری، زورگویی

در پوستین خلق افتادن : کنایه از غیبت کردن

دریغ : افسوس، حسرت

دلاویز : مطلوب، خوشبو، معطر، خوشایند

دمساز : موافق، همدم، سازگار

دَوّار : گردنده، چرخنده

دیده : چشم

ر

رأفت : مهربانی، نرم دلی

رزق : خوراک و روزی، غذا

رعنا : زیبا، خوش اندام

روان : روح، جان

روضه : باغ، روضه رضوان = باغ بهشت (در روان خوانی

«مرخصی»، به معنی خطبه ای که در مجلس عزاداری بالای

منبر خوانده می شود)

رُوْلَه : فرزند (به زبان کردی)

ریشخند : دست انداختن و مسخره کردن کسی

ز

زائر : دیدارکننده، زیارت کننده

ژلال : صاف، گوارا

زمردین : منسوب به زمرد (سنگ قیمتی به رنگ سبز)

زمزمه : نغمه، خواندن آرام و زیر لب

زنجره : نوعی حشره که از خود صدا تولید می کند، سیر سیرک

زهره درشدن : به ترس و وحشت افتادن، بسیار ترسیدن

ژ

ژیان : خشمگین، خروشنده

ضریح: خانه چوبین یا فلزی مشبک که بر سر مزار امام یا امامزاده یا بزرگان دین قرار دارد.

عیال: خانواده، همسر
عین: شبیه، مانند

ط

طاعت: بندگی، فرمانبری

طاغوت: سرکش، نافرمان

طاقت: توان، نیرو

طبع: سرشت، هستی، ذات

طبیبان: ج طبیب، پزشکان

طراوت: شادابی، تازگی

طعم: مزه (چاشنی)

طفره رفتن: کوتاهی در کار، سرداندن

طفولیت: کودکی، خردسالی

ظ

ظرافت: تازگی، لطافت، نرمی

ظلال: ج ظلّ، سایه‌ها، سایه، پناه

ع

عارفان: مردان حق، عرفا، خداشناسان

عازم: رهسپار

عبرت نمودم: تعجب کردم، شگفت زده شدم.

عبوس: گرفته، اخمو، ناراحت

عجز: ناتوانی

عجوز: پیرزن

عطا کردن: بخشیدن

عطش: تشنگی زیاد

عطوفت: لطف و محبت، مهربانی

علاف: بیکار، سرگردان، بلا تکلیف

عمارت: ساختمان

عنایت: بخشایش، لطف، توجه، احسان

غ

غفلت: بی‌خبری، ناآگاهی

غلات: ج غله، گیاهانی مانند گندم، جو و ذرت

غُلغله: جوشش، شور و فریاد

غُل و زنجیر کردن: دست کسی را بستن، به بند کشیدن

غنیمت شمردن: فایده و سود بردن از چیزی، قدر دانستن

غوغا: آشوب و فریاد، همهمه

غیرت: مردانگی، آبرو

ف

فارغ: آسوده، راحت

فراغت: آسایش، آسودگی

فرسودگی: پیری، از کار افتادگی

فرصت: زمان مناسب

فرمان‌بردار: پیرو، مطیع، تابع

فرمان‌گذار: فرمان‌دهنده، فرمانده

فرو دست: قسمت پایین، پایین دست

فروتنی: تواضع، خاکساری

فروغ: روشنائی، نور

فصاحت: روانی و شیوایی

فقیه: دانشمند دینی، آگاه به احکام دین

فلک: آسمان، چرخ، سپهر

ق

قامت: قد و بالا

قُبور: ج قبر، گورها

قدر: اندازه، مقدار

قرائت: خواندن

فُرَاضَه : کهنه، فرسوده
قَرِيب : نزدیک، حدود
قَرِين : همراه
قَضَاوَت : داوری
قَلَمِ زَنِي : هنر کندن نقش و نگار روی فلز
قُنْدَاقَه : دور پیچ کودک، ملحفه
قَنَوَت : قسمتی از نماز که برای دعا دست‌ها را مقابل صورت نگه می‌داریم.
قُؤَا : ج قوه، نیرو
قُؤَت : خوراک
قَوْت : نیرو، توان
قِيَام : برخاستن

ل

لُپ : گونه، صورت
لِحَن : آواز، صدا
لَعْنَت : نفرین، سرزنش
لَعُو : بیهوده، باطل
لَقْمَه چِيدَن : کنایه از گدایی کردن

م

مَأْمِن : پناهگاه
مَأْوَا گِرَفْتَن : پناه گرفتن
مَوْذَن : گوینده اذان
مِبَاحِثَه : گفت‌وگو، با یکدیگر سخن گفتن
مِبْدَأ : آغاز، سرچشمه
مُتَجَلَّى : آشکار، هویدا
مُتَعَبَّد : شکرگزار، عبادت‌کننده
مِتَوَاضِع : فروتن، کسی که در رفتار و کردارش تکبر و غرور نباشد.
مَحْبُوب : دوست داشتنی، معشوق
مَحْزُون : اندوهگین، غمناک
مَحْفِل : مجلس، انجمن

ک

کارگشا : حل‌کننده مشکلات، آسان‌کننده کارها
کاروان : گروهی از مردم که با هم به سوی مقصدی حرکت می‌کنند؛ قافله
کاريز : فئات
کام : آرزو، میل، خواسته
کسالت : بیمار بودن، بیماری، رنجوری
کفایت : بس بودن، کافی بودن
کُلُون : قفل چوبی که پشت در نصب کنند و با آن در را ببندند.
کوپه : هریک از اتاق‌های ویژه مسافر در قطار راه‌آهن
کوشا : ساعی، تلاشگر

گ

گالش : نوعی کفش، (کفش لاستیکی)
گران‌بها : گران‌قیمت، باارزش
گُردان : واحدی نظامی
گستاخ : بی‌پروا، جسور

مُحَوَّطَه : میدان، محدوده، پیرامون	مُلک : بزرگی، پادشاهی، عظمت
مُخْلِص : صمیمی، باصداقت	مُنَاجَات : نیایش، دعا
مُرْجِعِیَّت : رهبری، پیشوایی، مرجع تقلید بودن	مُنَارَه : گلدسته
مُرَوَّت : جوانمردی	مُنَاطِرَه : بحث و جدل، گفت‌وگو برای آشکار کردن حق
مُزْدَر : کسی که تحت فرمان حاکم ستمگر کار می‌کند، سرسپرده	و اثبات درستی چیزی
مُسْتَنَد : چیزی که با دلیل و مدرک همراه باشد، دارای سند	مُنْجَم : ستاره‌شناس
مُسَرَّت : شادمانی، خوشحالی	مُنْتَهَا : پایان، انجام
مُسَطَّح : صاف، هموار	مُنْدِیش : نیندیش، اندیشه مکن
مُشَاعِرَه : مسابقه شعرخوانی، از بر خواندن شعر در	مُنْسُوب : نسبت داده شده
موضوع‌هایی مشخص و یا خواندن بیت‌هایی که با حرفی	مُواعِظ : ج موعظه، پندها و اندرزها
معین آغاز شود.	مُودِی : آزاردهنده، نیرنگ‌کار
مُشَام : قوه بویایی، بینی	مُونِس : همدم، یار
مُصْحَف : کتاب، کتاب آسمانی، قرآن کریم	مُویَه : شیون و زاری، ناله، گریه
مُصَاحِبَت : هم‌نشینی، گفت‌وگو	ن
مُضْمُون : پیام، نکته لطیف و ظریف	نَادِرَه : مؤنث نادر، بی‌مانند، چیز نایاب
مُطْبوعات : روزنامه‌ها و مجلات	نَاشِئِی : آنچه که پس از مدتی غذا نخوردن می‌خورند.
مُظَاهِر : ج مظهر، جلوه‌گاه‌ها، نشانه‌ها	نَاگْزِیر : ناچار
مُعَارِف : دانش‌ها، علوم	نَانْمُودَه : آشکار نشده، پنهان
مُعَاوِضَه : چیزی را با چیز دیگر عوض کردن	نَایِلِ اَمْدِن : رسیدن، دست یافتن
مُعَبُود : خداوند (آنچه مورد پرستش واقع می‌شود).	نَجْوَا : آوا، صدای آرام
مُعَصُوم : پاک و بی‌گناه	نَجُوم : ستاره‌شناسی، علم شناخت افلاک
مُعَطَّر : خوشبو	نَشْرِیَه : روزنامه، مجله
مُفْتَخِر : سرافراز	نُصِیب : بهره، قسمت
مُقْتَدِر : قدرتمند، توانا	نُعرَه : فریاد، بانگ
مُکَالَمَه : گفت‌وگو	نُغْز : خوش، دلکش، جالب
مُکَت : سکون و آرامش، درنگ	نُقرَه‌گُون : به رنگ نقره، رنگ روشن
	نَمَط : شیوه، روش، طریقه
	نَمک‌نَشِنَاس : ناسپاس

نواغ: جمع نابغه، تیزهوشان

نوکار: تازه کار، بی تجربه

نَهضت: قیام، خیزش

نَیرزد: ارزش ندارد

و

وارونه: واژگون، سرنگون

والا: برتر، عالی

وَجَد: خوشی فراوان، شور و هیجان

وَرطه: میدان هلاکت، جای نابودی

وَصی: لقب حضرت علی بن ابیطالب (ع) است (در

شعر حکیم فردوسی)، معنای این واژه در لغت به معنی

سفارش شده و اندرزدهنده است.

هـ

هان: آگاه باش

های و هو: آشوب، سر و صدا

هدایا: ج هدیه، تحفه، ارمان، پیش کش

هزینه کردن: خرج کردن، مصرف کردن

هَمّت: تلاش، اراده، سعی و کوشش

هم کیش: هم دین، هم آیین

هم نشین: یار، همراه، همسفر

همهمه: آشوب، غوغا و سر و صدا

هنگامه: آشوب و غوغا

هول بودن: ترسیدن، شتاب داشتن

هیئت: گروه، دسته، جمع

ی

یله: رها

اعلام : اشخاص

ابراهیمی، نادر (۱۳۸۷-۱۳۱۵ ه.ش)

تقویت ذوق و پرورش استعداد شعری پروین شد، رفت و آمد او به محافل ادبی آن روزگار بود.

تنها اثر او، دیوان شعری است که بارها چاپ شده است. دیوان او شامل قصاید و قطعات بسیار دل‌نشین است. بیشتر قطعات خود را به صورت گفت‌وگو سرود که در اصطلاح ادبی به آن مناظره گویند.

سرانجام پروین در سال ۱۳۲۰ بر اثر بیماری حصبه درگذشت. آرامگاه او در شهر قم کنار صحن حضرت معصومه (س) قرار دارد.

نویسنده و سینماگری است که با داستان‌های کودک و نوجوان فعالیت‌های فرهنگی‌اش را شروع کرد. کلاغ‌ها، سنجاب‌ها، دور از خانه، قصه‌های ریحانه خانم، قصه سار و سیب، نوسازی حکایت‌های خوب قدیم برای کودکان... بعضی از کتاب‌های کودک و نوجوان اوست. نخستین کتابش را با اسم «خانه‌ای برای شب» در سال ۱۳۴۱ نوشت. پس از انقلاب، زندگی امام خمینی (ره) را با نام «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما آمد» نوشت. وی در خرداد ماه سال ۱۳۸۷ درگذشت.

اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۸-۱۲۷۵ ه.ش)

وی از نویسندگان، محققان و مورخان معاصر، استاد دانشگاه و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی بود. از آثار او می‌توان به «تاریخ مغول» و «وزراء سلاجقه» اشاره کرد.

اسفندیاری، علی (نیمایوشیج) (۱۳۳۸-۱۲۷۶ ه.ش)

در دهکدهٔ یوش (از روستاهای مازندران) پا به عرصهٔ وجود گذاشت. کودکی او در دامان طبیعت و در میان شبانان گذشت. پس از گذراندن دوران دبستان، برای آموختن زبان فرانسه و ادامهٔ تحصیل وارد مدرسه سن لویی در تهران شد. معلمی مهربان به نام «نظام وفا» او را در خط شاعری انداخت. از آثار او می‌توان به «افسانه»، «ای شب»، «قصهٔ رنگ پریده» و... اشاره کرد. نیما با بهره‌گیری از عناصر طبیعت با بیانی رمزگونه به ترسیم سیمای جامعهٔ خود پرداخته است. از او به عنوان پدر شعر نو یاد می‌شود.

امام خمینی (ره) (۱۳۶۸ - ۱۲۸۱ ه.ش)

امام خمینی در سال ۱۲۸۱ در خمین در خانه‌ای ساده به دنیا آمد. پنج ماهه بود که پدرش حاج آقا مصطفی به دست یکی از خان‌های زورگوی خمین به شهادت رسید. پس از آن مادر مهربان و عمهٔ گرامی‌اش سرپرستی او را بر عهده گرفتند. در شش سالگی به مکتب رفت و در هفت سالگی قرآن را ختم کرد. مقدمات علوم را در زادگاه خود آموخت. علوم اسلامی را در حوزهٔ علمیهٔ اراک نزد استادانی چون حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی فراگرفت.

اعتصامی، پروین (۱۳۲۰-۱۲۸۵ ه.ش)

پروین فرزند یوسف اعتصام‌الملک آشتیانی در تبریز متولد شد. فارسی و عربی را در دامن خانواده آموخت. سرودن شعر را از هشت سالگی آغاز کرد. نخستین شعرهایش را در مجلهٔ بهار به چاپ رسانید و مورد تشویق اهل ادب قرار گرفت. از عوامل دیگری که موجب

آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۴۱ مبارزهٔ آشکار و سخت خود را در مقابل شاه و بیگانگان آغاز کرد. شاه در

۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آیت‌الله خمینی را دست‌گیر و زندانی کرد. پس از آزاد شدن ابتدا از ایران به ترکیه و بعد به شهر نجف تبعید شد. تا سال ۱۳۵۷ در حوزه علمیه نجف به تدریس و تألیف کتاب پرداخت و پرچم مبارزه با شاه و کشورهای استعمارگر را برافراشته نگاه داشت. رژیم شاه به وحشت افتاد و حکومت عراق به درخواست شاه اقامت او را در آن کشور ممنوع کرد و ایشان به ناچار به پاریس رفت و از آنجا نهضت مردم ایران را که به یک انقلاب بزرگ مبدل شده بود، رهبری کرد تا این که ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با فداکاری مردم، انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

با واژگونی نظام سلطنتی، جمهوری اسلامی ایران تأسیس شد. امام خمینی پس از پیروزی انقلاب بیش از ۱۰ سال رهبری کشور را برعهده داشت. او محبوب همه مسلمانان جهان و مایه افتخار مردم ایران بود. در این دوران در خانه‌ای که به اندازه خانه محل تولدش ساده بود، زندگی می‌کرد و سرانجام در شب چهاردهم خرداد ماه سال ۱۳۶۸ درگذشت.

امیرکبیر، میرزا تقی‌خان (مقتول به سال ۱۲۶۸ ه.ق)
از بزرگ‌ترین چهره‌های سیاسی دوره قاجار و وزیر ناصرالدین شاه. وی دارالفنون را تأسیس کرد و در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی دست به اصلاحاتی زد و سرانجام به تحریک دشمنان به قتل رسید.

امین پور، قیصر (۱۳۸۶ - ۱۳۳۸ ه.ش)
استاد دانشگاه و شاعر معاصر، در سال ۱۳۳۸ در گُتوند خوزستان متولد شد. دیپلم خود را در شهر دزفول گرفت و ابتدا در رشته پزشکی و جامعه‌شناسی پذیرفته شد ولی هر دو را رها کرد و به ادبیات روی آورد و در این رشته به درجه دکترا نایل شد. وی از شاعران موفق پس از انقلاب اسلامی به‌شمار می‌آید. از آثار او می‌توان «در کوچه آفتاب، تنفس صبح، مثل چشمه مثل رود، به قول پرستو و آینه‌های ناگهان» را نام برد. این استاد و شاعر خوش‌نام، دریا که به ناگهان و زود چشم از جهان فروبست. وی در پاییز ۱۳۸۶ وفات یافت.

انصاری، خواجه عبدالله (۴۸۱-۳۹۶ ه.ق)

معروف به پیر هرات، در قرن پنجم در هرات به دنیا آمد. در جوانی علوم دینی و ادبی را فراگرفت. به عربی و فارسی شعر می‌سرود. شهرت وی به جهت کتب مشهوری است که نوشته است. از جمله تفسیری بر قرآن دارد که اساس کار رشیدالدین میبدی در تألیف تفسیر «کشف الاسرار» قرار گرفته است. اثر خواجه عبدالله آهنگین «مسجع» است از آثار او می‌توان به مناجات‌نامه و الهی‌نامه اشاره کرد.

ایبند، طاهره (متولد ۱۳۴۲ ه.ش)

وی در شیراز دیده به جهان گشود. از نویسندگان معاصر است. در زمینه ادبیات کودک و نوجوان دارای آثار است. «باغچه توی گلدان» و «به هوای گل سرخ» از آثار اوست.

تقیان سادات، علی اکبر (متولد ۱۳۴۵)

شاعر معاصر از استان فارس، آثار زیر از اوست:
سیمای پیامبر اکرم (ص) در شعر فارسی، لحظه‌های دل‌تنگی.

جعفری، استاد محمدتقی (۱۳۷۷-۱۳۰۴ ه.ش)

استاد محمدتقی جعفری در مرداد سال ۱۳۰۴ ه.ش در خانواده‌ای فقیر در شهر تبریز به دنیا آمد. هنگامی که می‌خواست به کلاس ششم برود، مجبور به ترک تحصیل شد و یک سال و نیم در یک مغازه کفاشی شاگردی کرد. بعدها به کمک یکی از استادان خود راهی نجف شد. در ۲۳ سالگی به درجه اجتهاد رسید و پس از ۱۱ سال به ایران بازگشت. از استاد جعفری کتاب‌ها و آثار علمی فراوانی درباره نهج البلاغه، مثنوی مولوی و موضوعات دیگر برجای مانده است. وی در سال ۱۳۷۷ درگذشت.

چمران، مصطفی (۱۳۶۰-۱۳۱۱ ه.ش)

در سال ۱۳۱۱ ش در تهران متولد شد. در دارالفنون و البرز دوران متوسطه را گذراند. در سال ۱۳۳۶ از دانشکده فنی دانشگاه تهران در رشته الکترونیک

فارغ التحصیل شد. در سال ۱۳۳۷ با استفاده از بورس تحصیلی شاگردان ممتاز به آمریکا اعزام شد و پس از تحقیقات علمی در جمع معروفترین دانشمندان جهان در کالیفرنیا با ممتازترین درجه علمی موفق به اخذ مدرک دکترای الکترونیک و فیزیک پلاسما گردید.

با پیروزی انقلاب اسلامی بعد از ۲۱ سال هجرت، به وطن بازگشت و با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، به خدمت امام رسید و با اجازه ایشان به اهواز رفت و ستاد جنگ های نامنظم را تشکیل داد؛ سپس به سوسنگرد شتافت. او دلیرانه با دشمن مقابله کرد و خود نیز در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ به درجه رفیع شهادت رسید. هم اکنون مزار او در بین شهرهای بوستان و سوسنگرد خوزستان، زیارتگاه عموم می باشد.

حدا عادل، غلامعلی (۱۳۲۴ ه.ش)

در تهران متولد شد. دوران تحصیلات خود را در تهران و شیراز گذراند و موفق به اخذ فوق لیسانس فیزیک و دکترای فلسفه گردید و به تدریس تاریخ فلسفه اسلامی ... در دانشگاه صنعتی شریف پرداخت.

پس از انقلاب اسلامی به معاونت وزارت آموزش و پرورش و ریاست سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی نایل آمد. در طول ۱۱ سال خدمت، در جهت اصلاح و تألیف کتاب های درسی و انتشار مجلات کمک آموزشی رشد سعی وافر به کار برد. همچنین به ریاست فرهنگستان زبان و ادب فارسی (در سال ۱۳۷۳) انتخاب شد. از جمله آثار او می توان به کتاب ترجمه «کتاب تمهیدات» اثر ایمانوئل کانت، «فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی» اشاره کرد.

حائری یزدی، عبدالکریم (۱۳۵۵-۱۲۷۶ ه.ق)

حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در سال ۱۲۷۶ قمری در میند یزد به دنیا آمد. وی با تدریس علوم دینی در کربلا و نجف، عالمان بسیاری را پرورش داد. سپس به ایران آمد و در اراک و بعد از آن در قم اقامت گزید. در سال ۱۳۴۰ قمری حوزه علمیه قم را تأسیس کرد که امروزه یکی از مراکز مهم تحصیلات علوم دینی در جهان به شمار می رود. این عالم گران قدر در سال ۱۳۵۵ قمری وفات یافت.

حافظ شیرازی، شمس الدین محمد (درگذشت ۷۹۲ ه.ق)

خواجه شمس الدین محمد معروف به حافظ شیرازی، شاعر غزل سرای ایران و از بزرگترین شاعران جهان، در اوایل قرن هشتم در شیراز دیده به جهان گشود. او نزد دانشمندان عصر به تحصیل پرداخت و در تفسیر و حکمت و ادبیات عرب سرآمد شد و قرآن را با ۱۴ روایت (۱۴ نوع تلاوت) حفظ نمود. او در سال ۷۹۲ ه.ق در شیراز درگذشت. آرامگاه او در باغ حافظیه شیراز قرار دارد.

خامنه ای، آیت الله سیدعلی (۱۳۱۸ ه.ش)

رهبر عالی قدر انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله سیدعلی خامنه ای در ۲۴ تیر ماه ۱۳۱۸ برابر با ۲۸ صفر ۱۳۵۸ قمری در مشهد مقدس دیده به جهان گشود. پدرش روحانی ای تنگدست و پارسا و مادرش خانه دار بود. وی دومین پسر خانواده محسوب می شد.

ایشان از دوره دبیرستان، دروس حوزه را شروع کرد و دوران مقدمات و سطح حوزه را به طور کم سابقه و شگفت انگیزی در پنج سال و نیم به اتمام رساند. پدرش در این میانه نقش مهمی به عهده داشت. در سال ۱۳۳۶ به حوزه نجف قدم گذاشت و به دلیل عدم موافقت پدر با ادامه درس در نجف به مشهد بازگشت و از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۳ در حوزه علمیه قم به تحصیل پرداخت و از محضر بزرگانی چون آیت الله بروجردی، امام خمینی (ره)، شیخ مرتضی حائری یزدی و علامه طباطبایی بهره گرفت. در سال ۱۳۴۳ به دلیل بیماری پدر به مشهد بازگشت و از محضر استادان به ویژه آیت الله میلانی استفاده کرد و در همان حال به تدریس فقه و اصول و معارف دینی به طلبه های جوان و دانشجویان پرداخت.

با شروع نهضت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲، سیدعلی جوان به نهضت وی پیوست و با شور و شوق و رشادت و بصیرت به ترویج و دفاع از اندیشه‌های امام پرداخت که شش بار دست‌گیری، زندان و تبعید محصول این مبارزات گسترده بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی مسئولیت‌هایی بزرگ چون معاونت وزارت دفاع، سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، امام جمعه تهران، نمایندگی مجلس شورای اسلامی، حضور در جبهه‌های دفاع مقدس و ریاست جمهوری گواه توانایی و خستگی‌ناپذیری اوست. در ششم تیرماه ۱۳۶۰ در مسجد ابوذر تهران از سوی منافقین مورد سوء قصد قرار گرفت که به جانبازی ایشان منجر شد.

در سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ دو دوره ریاست جمهوری اسلامی ایران را عهده‌دار بود و در روز چهاردهم خرداد ۱۳۶۸ پس از رحلت رهبر کبیر انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (ره) توسط مجلس خبرگان به مقام والا و عظیم رهبری انتخاب شد.

شد و به کار معلمی پرداخت. وی با به پای تلاش برای اداره زندگی از روحانیان مبارزی مانند آیت‌الله طالقانی درس‌ها آموخت. این مبارزه‌ها باعث شد طعم تلخ زندان و شکنجه را نیز بچشد.

با تمام گرفتاری‌ها موفق به اخذ لیسانس در رشته ریاضی و فوق‌لیسانس در رشته آمار گردید. او پیش از رسیدن به نخست‌وزیری، نماینده ملت ایران در مجلس شورای اسلامی بود. وی در سال ۱۳۶۰ رئیس‌جمهور کشور گردید و در شهریور همان سال به شهادت رسید.

رشیدالدین، فضل‌الله (۷۱۸-۶۴۵ ه.ق)

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، وزیر باتدبیر و دانشمند روزگار غازان خان و اولجایتو در قرن هفتم و اوایل قرن هشتم بود. وی برای گسترش فرهنگ و علوم اسلامی تلاش فراوانی کرد و در طبابت هم آوازه‌ای داشته است. کتاب معتبر و معروف «جامع‌التواریخ» از آثار اوست.

سعدی شیرازی (۶۹۰-۶۰۶ ه.ق)

مشراف‌الدین سعدی، آموزش‌های مقدماتی را در زادگاه خود شیراز فرا گرفت. برای اتمام تحصیلات به بغداد رفت. از بغداد به انگیزه دانش‌اندوزی، رفتن به سرزمین‌های عربی را در پیش گرفت. پس از ۳۵ سال به شیراز برگشت. بوستان (به شعر)، گلستان (نثر آمیخته به شعر) و دیوان اشعار از او برجای مانده است. مجموعه این آثار «کلیات سعدی» نامیده می‌شود.

شبستری، شیخ محمود (وفات ۷۲۰ ه.ق)

از عارفان مشهور قرن هشتم و از علما و فضایی تبریز است که نوشته‌ها و سروده‌هایی در زمینه عرفان اسلامی دارد. معروف‌ترین اثر شعری او مثنوی «گلشن راز» است.

شریعتی، علی (۱۳۵۶-۱۳۱۲ ه.ش)

نویسنده و اندیشمند معاصر، فرزند استاد محمدتقی شریعتی بود. وی در سال ۱۳۱۲ شمسی در مریزان خراسان

خواجوی کرمانی (۷۵۳-۶۸۹ ه.ق)

کمال‌الدین محمود معروف به خواجوی کرمانی، از شاعران معروف قرن هفتم و هشتم هجری است. از آثار او می‌توان به کمال‌نامه، گوهرنامه و گل و نوروز اشاره کرد.

خواجه نصیرالدین توسی، محمدحسن (۶۷۲-۵۹۷ ه.ق)

از دانشمندان و عالمان بزرگ شیعی ایران در قرن هفتم است. کاردانی و لیاقت او در وزارت هلاکوخان مغول و تلاش برای ساخت رصدخانه مراغه معروف است. «اخلاق ناصری» از کتاب‌های اوست.

رجایی، محمدعلی (۱۳۶۰-۱۳۱۲ ه.ش)

در قزوین در خانواده‌ای مذهبی متولد شد. در چهار سالگی پدرش را از دست داد. در ۱۴ سالگی به تهران نزد برادرش آمد و با دست‌فروشی، زندگی سختی را گذراند. با وجود مشکلات اقتصادی فراوان، موفق به اخذ دیپلم ریاضی

به دنیا آمد. در رشته جامعه‌شناسی و تاریخ ادیان به درجه دکترا دست یافت. کتاب‌های: فاطمه فاطمه است، کویر، اسلام‌شناسی از اوست.

شهریار، محمدحسین (۱۳۶۷-۱۲۸۵ ه.ش)

سیدمحمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار، شاعر معاصر در سال ۱۲۸۵ شمسی در تبریز به دنیا آمد. شهریار تحصیلات خود را در تبریز و سپس در دارالفنون تهران گذراند و آن‌گاه وارد دانشکده پزشکی شد اما پس از چندی، پزشکی را رها کرد و به شعر و شاعری روی آورد. ابتدا بهجت تخلص (نام شعری شاعر) می‌کرد ولی بعدها تخلص شهریار را برگزید.

شهریار به دو زبان فارسی و ترکی (آذری) شعر می‌سرود. منظومه ترکی او به نام حیدربابا به سلام از زیباترین منظومه‌های ترکی است. شهریار در سال ۱۳۶۷ در تهران درگذشت و در «مقبره الشعراء» تبریز به خاک سپرده شد.

شهیدی، سیدجعفر (۱۳۸۶-۱۳۰۶ ه.ش)

سیدجعفر شهیدی فرزند سیدمحمد سجّادی در سال ۱۳۰۶ هجری شمسی در شهر بروجرد به دنیا آمد. سیدجعفر شهیدی از دانشمندان و مفاخر بزرگ ادبی ایران به‌شمار می‌رود. دوران تحصیل ابتدایی و اندکی از متوسطه را در بروجرد و سپس ادامه آن را در تهران به سامان رسانید. دکتر شهیدی، محضر آیت‌الله بروجردی و بسیاری از مراجع و بزرگان دینی را درک کرده بود و موفق به اخذ درجه دکترا گردید.

بعد از مرگ مرحوم دکتر محمد معین، استاد شهیدی مسئولیت اداره سازمان لغت‌نامه دهخدا را به‌عهده گرفت. از تألیفات و مقالات علمی و ادبی این استاد می‌توان به زندگی‌نامه ابوزر غفاری، انقلاب بزرگ، زندگی حضرت سجّاد (ع)، زندگانی حضرت فاطمه (س)، زینب (س) شیرزن کربلا، محدودیت در اسلام و «جنایتکاران چه می‌اندیشند» اشاره کرد. آخرین و بارزترین کار او ترجمه بسیار ادیبانه و آگاهانه‌ای از کتاب نهج البلاغه علی (ع)

می‌باشد. استاد شهیدی در دی‌ماه ۱۳۸۶ دنیای خاکی را رها کرد و به دیدار پروردگارش شتافت.

صابری فومنی، کیومرث (۱۳۸۳-۱۳۲۰ ه.ش)

معروف به گل‌آقا، نویسنده و طنزنویس. از دانشگاه تهران فوق‌لیسانس ادبیات گرفت و به معلمی مشغول بود. با تشکیل دولت محمدعلی رجایی به‌عنوان مشاور فرهنگی نخست‌وزیر برگزیده شد. شهرت و محبوبیت وی ابتدا با عنوان «دو کلمه حرف حساب» در صفحه سوم روزنامه اطلاعات آغاز شد. پس از گذشتن شش سال از نوشتن یادداشت‌های دو کلمه حرف حساب، اولین هفته‌نامه طنز پس از انقلاب را منتشر کرد.

عطار نیشابوری، فریدالدین (۶۱۸-۵۴۰ ه.ق)

شاعر و عارف بزرگ ایرانی در قرن ششم و آغاز قرن هفتم است. تذکرة الاولیا، منطق‌الطیر از آثار اوست.

فردوسی، ابوالقاسم (۴۱۱-۳۲۹ ه.ق)

فردوسی در روستای باژ واقع در منطقه توس خراسان به دنیا آمد. از نجیب‌زادگان و دهقانان توس بود. او مردی شیعه مذهب بود و دلبستگی‌اش به میراث قومی و فرهنگی ایران کهن مانع از ارادت خالصانه او به خاندان پیامبر (ص) نشد. فردوسی ۲۵ یا ۳۰ سال برای سرودن شاهنامه رنج کشید و درحالی که نزدیک به ۸۰ سال داشت، به سال ۴۱۱ ه.ق درگذشت و در زادگاه خود به خاک سپرده شد.

قبادیانی، ناصر خسرو (۴۸۱-۳۹۴ ه.ق)

از شاعران بزرگ ایران در قرن پنجم است و قدرت شعری را یک‌سره در خدمت اندیشه‌های دینی و نشر و گسترش تعالیم مذهبی خود درآورد و از مدح و ستایش شاهان خودداری کرد. از آثار او می‌توان به سفرنامه، وجه دین، زادالمسافرین، دیوان اشعار و... اشاره کرد.

کاتب، محمدرضا (۱۳۴۵ ه.ش)

وی در سال ۱۳۴۵ در تهران به دنیا آمد و از سنین نوجوانی به داستان‌نویسی روی آورد. «پری در آبگینه»، «دوشنبه‌های آبی ماه» از آثار او به‌شمار می‌آیند.

مرادی کرمانی، هوشنگ (۱۳۲۳ ه.ش)

در سال ۱۳۲۳ در روستای سیرج کرمان دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را در روستا آغاز کرد و در کرمان و تهران ادامه داد. در سال ۱۳۴۷ اولین داستان‌های او در مطبوعات منتشر شد و تاکنون کتاب‌های زیادی از او منتشر گردیده است که معروف‌ترین آنها مجموعه پنج جلدی «قصه‌های مجید» است. وی هم‌اکنون عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی می‌باشد.

کاظمی آشتیانی، سعید (۱۳۸۴-۱۳۴۰ ه.ش)

در تهران چشم به جهان گشود و پس از تحصیلات ابتدایی و متوسطه در سال ۱۳۵۹ وارد دانشگاه علوم پزشکی ایران شد، سپس در دانشگاه تربیت مدرس موفق به اخذ دکترای رشته علوم تشریحی گردید. با تدبیر و دوراندیشی و مدیریت عالی این سرباز گمنام در عرصه‌های علم در سطح بین‌المللی، کشور جمهوری اسلامی ایران موفق به اخذ موفقیت‌های عالی در زمینه‌های طب، علوم زیستی و ... گردید.

مردانی، نصرالله (۱۳۸۲-۱۳۲۶ ه.ش)

مردانی که بیشتر به غزل‌سرایی حماسی شهرت داشت، در طول زندگی ۵۶ ساله خود، شعرهایش را در چندین کتاب با نام‌های: «خون‌نامه خاک، ستیغ سخن، آتش نی، قیام نور و...» به چاپ رساند. نصرالله مردانی از آغاز انقلاب اسلامی طبع موزون و قریحه سرشار خود را در خدمت ارزش‌های اسلامی و انقلاب و نیز دفاع مقدس و منبرهای اهل بیت (ع) به کار گرفت. مردانی روز سه‌شنبه ۱۹ اسفند ۱۳۸۲ پس از زیارت بارگاه ملکوتی اباعبدالله‌الحسین در شهر مقدس کربلا جان به جان آفرین تسلیم کرد.

کیانوش، محمود (۱۳۱۳ ه.ش)

بنیان‌گذار شعر کودک در ایران، در سال ۱۳۱۳ در شهر مقدس مشهد به دنیا آمد و در سن نوجوانی با خانواده به تهران مهاجرت کرد و به تحصیل مشغول شد. وی فارغ‌التحصیل رشته زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه تهران است. برخی از آثار او که ویژه کودک و نوجوان است عبارت‌اند از: زبان چیزها، نوک طلائی، باغ ستاره‌ها، آفتاب خانه ما و ...

مطهری، مرتضی (۱۳۵۸-۱۲۹۸ ه.ش)

استاد شهید آیت‌الله مطهری، در بهمن ماه ۱۲۹۸ شمسی در فریمان خراسان به دنیا آمد. وی یکی از شاگردان برجسته امام خمینی (ره) بود که به مراتب عالی علمی رسید. آثار او زمینه‌ساز بسیاری از مبانی فرهنگی و دینی انقلاب اسلامی است. این روحانی فرزانه در سال ۱۳۵۸ شمسی به شهادت رسید. برخی از آثار وی عبارت‌اند از: خدمات متقابل اسلام و ایران، داستان راستان، تماشگاه راز، سیری در نهج البلاغه، جاذبه و دافعه علی (ع).

گلشن آزادی (۱۳۹۴-۱۳۱۹ ه.ق)

علی‌اکبر آزادی متخلص به گلشن در سال ۱۳۱۹ قمری در تربت حیدریه دیده به جهان گشود. پس از کسب علوم رایج زمان، به روزنامه‌نگاری و سیاست روی آورد و در آزادی‌خواهی تلاش‌هایی کرد. وی دارای آثار فراوانی است که از جمله دیوان اشعار و تذکره شعرای خراسان «گلشن ادب» را می‌توان نام برد.

محبت، محمدجواد (۱۳۲۲ ه.ش)

متولد ۱۳۲۲ کرمانشاه، از معلمان شاعر و اهل قلم

ملک الشعرا بهار (۱۳۳۰-۱۲۶۶ ه.ش)

بهار در مشهد به دنیا آمد و نزد پدرش، شعر و فنون ادب را آموخت. یکی از آثار مهم او «سبک‌شناسی» است.

مولوی (۶۷۲-۶۰۴ ه.ق)

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی از شاعران و عارفان بزرگ ایران در قرن هفتم است. کتاب عظیم «مثنوی معنوی» با ۲۶۰۰۰ بیت که گنجینه‌ای از معارف اسلامی است، معروف‌ترین اثر اوست. آرامگاه او در «قونیه» ترکیه واقع است.

نظام الملک توسی، خواجه قوام‌الدین (۴۸۵ حدود

۴۰۸ ه.ق)

از وزیران و دانشمندان ایران در قرن پنجم روزگار سلجوقیان است. وی وزیری کاردان و لایق بود و مدارس فراوانی بنا نهاد که به «مدارس نظامیه» شهرت یافت. کتاب «سیاست‌نامه» اثر اوست.

نظام وفا (۱۳۴۳-۱۲۶۶ ه.ش)

در شهرستان آران و بیدگل کاشان متولد شد و تحصیلاتش را در آنجا به پایان برد. علوم ادبی را تا مرحله استادی فراگرفت و به تحصیل فلسفه و طب نیز پرداخت. وی سال‌ها در مدارس تهران، زبان و ادبیات فارسی را تدریس کرد و بر جوانان و علاقه‌مندان به فرهنگ و ادب تأثیر به‌سزایی نهاد. وفا که خود شاعر بود در راهنمایی و تشویق نیما نقش مهمی داشت.

نظامی، حکیم ابومحمد یوسف (۶۱۴-۵۳۰ ه.ق)

شاعر نامدار ایرانی معروف به نظامی در شهر گنجه (از شهرهای امروزی جمهوری آذربایجان) به دنیا آمد. در جوانی به تحصیل ادب، قصص و تاریخ همت می‌گماشت. داستان‌پردازی در منظومه‌های او به اوج رسید. آثار نظامی عبارت‌اند از: مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، اسکندرنامه.

ویتاتو، ژیلینسکای (۱۹۳۲ م.)

خانم ویتاتو در ویلینوس پایتخت لیتوانی زندگی کرده است، وی کتاب‌های زیادی منتشر کرده که نه تنها در میان مردم لیتوانی بلکه در روسیه و کشورهای دیگر علاقه‌مندان زیادی پیدا کرده است. حشرات کوچک، کرم‌ها و پروانه‌ها قهرمانان بسیاری از قصه‌های وی هستند. ژیلینسکای شعر هم سروده است و داستان‌های فکاهی، رمان و نمایش‌نامه نیز دارد. آدم‌آهنی و شاپرک بر گرفته از کتاب «ملخ شجاع» است که مجموعه چهار داستان به نام‌های ملخ شجاع، دانه برفی که آب نشد، کرم کنجکاو و آدم‌آهنی و شاپرک است.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۶۹-۱۳۰۶ ه.ش)

محقق، نویسنده و استاد دانشگاه بود. او با تسلط بر زبان عربی، انگلیسی و فرانسه آثار ارزشمند و گران‌بهای از خود به یادگار گذاشت. برخی از کتاب‌های او عبارت‌اند از: دیداری با اهل قلم، برگ‌هایی در آغوش باد، چشمه روشن و... نوشته‌های یوسفی روان، زیبا و جذاب است.

اعلام: آثار

گلستان عبارت‌اند از:

- ۱- سیرت پادشاهان ۲- در اخلاق درویشان ۳- در فضیلت و قناعت ۴- در فواید خاموشی ۵- در عشق و جوانی ۶- در ضعف و پیری ۷- در تأثیر تربیت ۸- در آداب صحبت

نورالدین پسر ایران

این کتاب در حقیقت یادمان نگاشت و خاطره‌نویسی است؛ خاطراتی که آقای نورالدین عافی از هشتاد ماه حضور خویش در جبهه‌های جنگ تحمیلی به شکل شفاهی بیان کرده است و خانم معصومه سپهری آن را به نگارش درآورده‌اند.

گل و نوروز

یکی از آثار خواجوی کرمانی است که در قالب مثنوی و به پیروی از خسرو و شیرین نظامی سروده شده است.

نهج البلاغه

گزیده‌ای از نامه‌ها و خطبه‌ها و سخنان و کلمات قصار امیرمؤمنان حضرت علی (ع) است که عالم بزرگوار شیعی، «سیدرضی» گرد آورده و در سال ۴۰۰ هجری قمری نگارش آن را به پایان رسانده است و نام آن را «نهج البلاغه» نهاد. «نهج» یعنی راه و روش و «البلاغه» یعنی سخن‌رسانا و سنجیده؛ بنابراین نهج البلاغه سرمشق سنجیده‌گویی و رسایی سخن است.

چهره‌های درخشان

عنوان مجموعه کتاب‌هایی است که برای نوجوانان از سوی انتشارات مدرسه (آموزش و پرورش) منتشر می‌شود و هدف آن، آشنا کردن نوجوانان با زندگی چهره‌های درخشان و ماندگار عصر حاضر است.

کلیات شهریار

شامل غزلیات، قصاید، مثنویات، رباعی‌ها، دوبیتی‌ها و اشعار ترکی است. این اثر از سیدمحمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار است.

گلستان سعدی

شیخ، گلستان را به سال ۶۵۶ ه.ق آفرید. گلستان به یقین یکی از درخشان‌ترین و استادانه‌ترین نمونه‌های نثر پارسی است که پس از گذشت قرون متمادی هنوز اثری که از حیث فن نگارش و محتوا یارای برابری با آن را داشته باشد، خلق نشده است. نثر گلستان، مسجع است؛ یعنی نثری که گوشه چشمنی نیز به شعر دارد. زیبایی سبک نگارش گلستان آن‌چنان در بهینه ادب سرزمین ما به جلوه‌گری پرداخته که بسیاری را به دام تقلید از آن کشانده است. در میان تقلیدکنندگان معتبر سعدی می‌توان از جامی، (صاحب بهارستان) قآنی، (پدیدآورنده پریشان) و همچنین قائم مقام نام برد. گلستان سعدی علاوه بر دیباچه، دارای هشت باب است که آمیخته به نظم و نثر است. باب‌های

اعلام : مکان‌ها

اردکان

یکی از شهرهای استان یزد است. معدن‌های سرب و روی و نمک طعام در اطراف اردکان به وفور یافت می‌شود.

پل صراط

پلی است که میان بهشت و جهنم است. انسان‌ها برحسب اعمال بد و نیک خویش از آن می‌گذرند و گناه‌کاران بر آن می‌لغزند.

ازبکستان

از پرجمعیت‌ترین جمهوری‌های آسیای میانه است. بعضی از شهرهای قدیمی اسلامی مانند سمرقند، بخارا و... در این کشور واقع است. پایتخت آن تاشکند است.

تاجیکستان

کشوری مسلمان و فارسی زبان که بین ازبکستان و افغانستان واقع است و پایتخت آن، شهر دوشنبه است. شغل عمده آنان، کشاورزی است. پرورش بنبه و تاک (انگور) در تاجیکستان مقام مهمی دارد.

اصفهان

سباهان، صفاهان، اصبهان و اصفهان که در قدیم آن را اسپادانا می‌گفتند. در عصر صفویان، پایتخت ایران بود.

تبریز

از شهرهای مهم ایران و مرکز استان آذربایجان شرقی، شهری است با سابقه که همواره مورد توجه بازرگانان و جهانگردان بوده و امروز نیز یکی از شهرهای صنعتی کشور به‌شمار می‌رود. در دوره مشروطیت، تبریز بعد از تهران، مرکز اصلی مبارزان و آزادی‌خواهان بود. تبریز دارای آثار باستانی متعددی است؛ از جمله: ارک تبریز، ربع رشیدی، مسجد کبود، مسجد جامع، برج ساعت، مقبره‌الشعرا و موزه مشروطیت.

افغانستان

از کشورهای اسلامی و فارسی زبان آسیای مرکزی و سرزمینی کوهستانی است. مردم آن عمدتاً روستایی هستند و به دامپروری می‌پردازند.

جندی شاپور

نام شهری در خوزستان که در روزگار ساسانیان مرکز علم و دانش بود و طبیبان و دانشمندان از سراسر عالم به آن روی می‌آوردند.

پاکستان

کشوری است در همسایگی و در جنوب شرقی ایران. پاکستان در گذشته قسمتی از کشور هندوستان به‌شمار می‌آمد.

چهارباغ

باغ‌های چهارگانه‌ای در اصفهان که در دوره صفویه بناهایی در آن ایجاد شده بود و به عنوان مسجد و مدرسه استفاده می‌شد. امروزه خیابان وسیعی که از کنار این مکان می‌گذرد، به این نام مشهور است.

پل خواجو

در قسمت شرق زاینده‌رود، پل خواجو از آثار دوره صفویه قرار گرفته است. این پل در سال ۱۰۶۰ هجری، مصادف با زندگی شاه عباس دوم در اصفهان احداث شده است.

چهل ستون

رضا(ع) به خراسان می‌رفت که در شهر قم بیمار شد و وفات یافت و در همان جا به خاک سپرده شد.

کاخ چهل ستون در قرن ۱۱ هجری. ق در میان باغ و مجموعه بناها و کاخ‌های دولت‌خانه صفوی ساخته شده است. چهل ستون به منظور پذیرایی از میهمانان و سفرای خارجی، طی سه مرحله و طبق یک طرح واحد ساخته شده است. مرحله اول: تالار بزرگ. مرحله دوم: ایوان آئینه و اتاق‌های طرفین آن. مرحله سوم: ایوان ستون‌دار که از هجده عدد ستون و سقف چوبی تشکیل شده است.

کرمان

مرکز استان کرمان. شهری است قدیمی واقع در جنوب کویر لوت که در زمان شاهان ساسانی بنا شده است. بناهایی از آن دوره باقی مانده است؛ از جمله، بازار، حمام، مدرسه و حمام گنجعلی‌خان که اکنون به صورت یک موزه مردم‌شناسی درآمده است.

خرمشهر

یکی از بنادر مهم ایران در استان خوزستان است که در دوران دفاع مقدس رشادت‌ها و فداکاری‌های فراوانی از جوانان رزمنده میهن اسلامی را شاهد بوده است. هر ساله، روز سوم خرداد را که روز آزادسازی این شهر از چنگ دشمنان بعثی است، به عنوان روز مقاومت و آزادی خرمشهر گرامی می‌داریم.

مرداب گارخونی

باتلاقی در جنوب شرق اصفهان.

مسجد شیخ لطف‌الله

در ضلع شرقی میدان امام (نقش جهان)، مسجدی قرار دارد که در زمان شاه عباس اول صفوی، به منظور عبادت و تدریس مرحوم شیخ لطف‌الله ساخته شده است. سطوح داخلی به ویژه محراب مسجد از شاهکارهای بی نظیر هنر کاشی‌کاری است.

رفسنجان

شهری است در شمال غربی کرمان، در اراضی نمکزار آن، پسته خوب عمل می‌آید و در اراضی پرآب، پنبه‌کاری می‌شود. آب و هوای آن کوهستانی سردسیر و در قسمت جلگه‌ای، گرم و معتدل است.

منارجنابان

منارجنابان یکی از آثار تاریخی مشهور ایران است که در پنج کیلومتری غرب اصفهان در جاده اصفهان - نجف‌آباد قرار دارد. ساختمان، دارای یک ایوان و دو مناره است. شهرت این بنا به سبب تکان خوردن مناره‌های آن است؛ به طوری که با تکان دادن یکی از آنها، مناره دیگر و همچنین کل ساختمان، به لرزه درمی‌آید. جنبیدن مناره‌ها، هنوز هم برای بسیاری از دانشمندان، ابهام‌انگیز است.

سی و سه پل

سی و سه پل، یکی از نمونه‌های برجسته هنر معماری به‌شمار می‌آید که از دوره صفویه در اصفهان باقی مانده است.

عمارت عالی‌قاپو

بنایی است در سمت غربی نقش جهان شهر اصفهان، این کاخ در قرن ۱۱ هجری در زمان شاه عباس صفوی در شش طبقه احداث شد. هر طبقه، تزیینات هنری خاصی را داراست.

یزد

نام شهری واقع در میان اصفهان و شیراز و کرمان است. از آثار تاریخی این شهر می‌توان مسجد چخماق، مسجد جمعه، بازار چهارسوق و بقعه دوازده امام (ع) و آثار زرتشتیان را نام برد.

قم

از شهرهای مذهبی معروف ایران است. در اواخر قرن دوم هجری، حضرت فاطمه معصومه (س) به قصد دیدار برادرش امام

«فهرست کتاب‌های متناسب با برنامه درسی فارسی»

ردیف	نام کتاب	نویسنده و مترجم	ناشر	سال انتشار
۱	آرش کمانگیر	محمد رضا محمدی نیکو	مهاجر	۱۳۸۳
۲	از انشا تا نویسندگی	جعفر ربانی	مدرسه	۱۳۸۰
۳	افسانه شیرین داراب نامه	محمد رضا یوسفی	پیدایش	۱۳۸۷
۴	الف لیله و لیله (هزار و یک شب)	نرگس آبیار	پیدایش	۱۳۸۹
۵	پروانه‌ها (داستان‌های کوتاه)	محمد رضا یوسفی	پیک بهار	۱۳۸۹
۶	پرورش فکر و آشنایی با اتش‌نویسی	علی فتح مهر	عابد	۱۳۷۹
۷	پروین اعتصامی (مشاهیر ایرانی ۹)، ویژه نوجوانان	زینب یزدانی	تیرگان	۱۳۸۶
۸	تازه‌هایی از ادبیات کهن برای نوجوانان (قصه‌های هزار و یک شب)	شکوه قاسم نیا	پیدایش	۱۳۷۹
۹	تازه‌هایی از ادبیات کهن برای نوجوانان (قصه‌های سیاست‌نامه)	مرجان کشاورزی آزاد	پیدایش	۱۳۷۹
۱۰	جایزه/ هشتم اگر می‌روم/ سفر به جنوب	محمد رضا سرشار (رهگذر)	سوره مهر	۱۳۸۷
۱۱	حکایت‌های شیرین چهارمقاله نظامی عروضی	عباس جهانگیریان	پیدایش	۱۳۸۷
۱۲	خاطرات مه گرفته	افشین علا	کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان	۱۳۷۹
۱۳	خاتون معارف ایران	سعید وزیری	نشر واج	۱۳۸۵
۱۴	خداوندگار کوچک	محمد علی شاکری یکتا	کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان	۱۳۸۵
۱۵	ده قصه تصویری از هزار و یک شب	به روایت حسین فتاحی	قدیانی	۱۳۹۰
۱۶	سفر و آموزش سفرنامه نویسی	محمد حسین بحر العلومی	مدرسه	۱۳۸۷
۱۷	شکوفه بر شمشیر	امیرمهدی مراد حاصل	مدرسه	۱۳۸۶

ردیف	نام کتاب	نویسنده و مترجم	ناشر	سال انتشار
۱۸	ضرب‌المثل‌ها و سخنان حکمت‌آمیز	ام‌الله ذوالفقاری	ندای اندیشه	۱۳۷۹
۱۹	قصه‌های دلنشین ادب فارسی	جعفر ابراهیمی	قدیانی	۱۳۷۹
۲۰	قصه‌های شاهنامه	آتوسا صالحی	افق	۱۳۸۶
۲۱	قصه‌های مثنوی	رضا شیرازی	پیام محراب	۱۳۸۶
۲۲	لبخندهای کشمشی یک خانواده خوشبخت (مجموعه داستان طنز)	فرهاد حسن‌زاده	کتاب چرخ‌فلک	۱۳۹۰
۲۳	ماه در گهواره (خاطره‌هایی از زندگی امام خمینی «ره»)	محمد کاظم مزینانی	مدرسه	۱۳۷۹
۲۴	مبانی ادبیات دینی کودک و نوجوان	محمود حکیمی	آرون	۱۳۸۲
۲۵	مجموعه قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب	مهدی آذرزیدی	کتاب‌های شکوفه	۱۳۸۷
۲۶	مجموعه چهره‌های درخشان	نویسندگان مختلف	دفتر انتشارات کمک آموزشی (انتشارات مدرسه)	۱۳۷۹-۱۳۸۶
۲۷	مجموعه کتاب‌های چلچراغ	نویسندگان مختلف	دفتر انتشارات کمک آموزشی (انتشارات مدرسه)	۱۳۷۹-۱۳۸۶
۲۸	مجموعه نمایش‌نامه‌های آسان	حسن دولت‌آبادی	قطره	۱۳۸۵
۲۹	نوجوانی ۲ (روانشناسی نوجوانی برای نوجوانان)	ابراهیم اصلانی	مدرسه	۱۳۸۸
۳۰	یک آسمان سلام	افسانه شعبان نژاد	محراب حکم	۱۳۸۳

فهرست منابع

- از بهار تا شهریار، حسنعلی محمدی، انتشارات فرتاب، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.
- به قول پرستو، قیصر امین پور، انتشارات سروش.
- خدمات متقابل اسلام و ایران، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ نهم، قم، ۱۳۵۷.
- خمسۀ نظامی گنجوی، تصحیح وحید دستگردی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- داستان‌های کوتاه امروز، به کوشش: میترا بیات، انتشارات بین‌المللی الهدی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- دیوان پروین اعتصامی، مقدمه و تنظیم شرح و لغات، شهرام رجب‌زاده، تهران، ج دوم، ۱۳۷۳.
- دیوان ملک الشعرا بهار، بهار، محمدتقی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۸.
- زندگی‌نامه امام خمینی (ره)، امیرحسین فردی، انتشارات مدرسه، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۸۵.
- شاهنامه فردوسی (نامه باستان)، به کوشش میرجلال‌الدین کزازی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۴.
- صدای سبز (برگزیده شعر)، سیدعلی موسوی گرمارودی، انتشارات قدیانی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۶ جلد، ۱۳۷۵.
- قصه‌های مجید، هوشنگ مرادی کرمانی، انتشارات معین، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۸.
- قوی سفید (یازده افسانه از آسیای میانه)، برگردان: فتح‌الله دیده‌بان، نشر افق، ۱۳۸۴.
- کلیات اشعار شهریار (۵ جلد)، سعیدی، تبریز، ۱۳۶۴.
- کلیات، سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، ققنوس، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶.
- کویر، علی شریعتی، شرکت انتشار، تهران، ۱۳۴۹.
- گل و نوروز، کمال‌الدین محمود خواجه‌جو کرمانی، تصحیح عینی، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۲.

- لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۴ جلد، ۱۳۷۳.
- مثنوی معنوی (بر اساس نسخه قونیه)، جلال الدین محمد مولوی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج (فارسی و طبری)، تدوین سیروس طاهباز، انتشارات نگاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- مجموعه کتاب‌های چلچراغ، شهید رجایی: محمد جوان‌بخت، کیومرث صابری و...، انتشارات مدرسه.
- مجموعه کتاب‌های چهره‌های درخشان، انتشارات مدرسه، تهران.
- ملخ شجاع، ویتاتو ژیلینسکای، ترجمه ناهید آزادمنش، مؤسسه کتاب همراه، چاپ چهارم، زمستان ۱۳۸۰.
- نغمه عشق، جک کانفلد و مارک ویکتورهنسن، ترجمه پروین قائمی، انتشارات دُرنا، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
- نهج البلاغه، امام علی (ع)، ترجمه دکتر سیدجعفر شهیدی، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
- یک آسمان ستاره، مهدی فتحی «خاطره‌ای از مصطفی چمران».
- یک عالم پروانه (بانک اطلاعات شعر کودک و نوجوان)، دفتر انتشارات کمک آموزشی، ۱۳۸۱.

